ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

منت خدا را عز و جل که کتاب مستطاب در ذکر حضرت مولانا سید احمد صاحب قدس سره مشتمل بر فیض سرمدی اتمی

مخزن احمدی

۱۲۹۹ھ

[illegible] ... بفیض مآب کاشف رموز خفی و جلی علامی فهامی جناب ...

حسب الحکم جناب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ دام اقباله

در مطبع مفید عام آگره زیور طبع پوشید

على نبينا وسيدنا و هادينا ومرشدنا امام الملة والدين وخليفة الله باليقين السيف المهند السيد احمد مجدد مائة ثالث عشر عند من اختارهم واختير

الكفرة اللئام خصوصا الاسلام ويمحون بنيان الذين يحمون الدين و والصفاء البررة الكرام القائم على اهل الصفوة السلام من الملك العزيز جهاده من بعده ثم وجاهدوا في الله حق

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الذي لا اله الا هو المحمود في كل حين واوان وكل الحمد و
الحامد والمحمود منسوبون اليه بلا اقامة الدليل والبرهان وكل
كل منطق اهل التصوير والتصديق وان كانوا ذوي الحكمة البالغة
والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلي
واسلم على احمد الذي بشر ابن البتول بانه يظهر بعدي خاتم
فص النبوة والرسالة نبي السيف الذي صونا من مضمار الهداية
ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وباقي ملة
ودينه الى يوم القيمة فطوبى لنبي السيف اذ سل سيفه اخرج
المشركين عن جزيرة العرب بعهده وعلى اله واصحابه كانوا احزب الله

نظم

الا ای کمیت قلم بر قدم | فدایت دو صد برقها بر قدم
کلید در ملک هستی توئی | طرفدار بالا و پستی توئی
پس از نور احمد ز ملک قدم | تو در ملک هستی نهادی قدم
تو اول خدا را نمودی سجود | ز تو کائنات آمد اندر وجود
توئی مادر طبع را خوش پسر | سخن در جهان از تو شد منتشر
بهین آلهٔ چاره سازی توئی | کهین نقشبندی مجازی توئی
ز تو کار عالم سراسر روا | ترا دستگیرند شاه و گدا
طرازندهٔ نقش ندرت توئی | نه فوارهٔ حوض قدرت توئی
توئی کفچهٔ دیگ تقدیرها | توئی یاور دست تدبیرها
توام مستشار و منت چون مشیر | من و تو بهم یاور و دستگیر
بتالیف این نامهٔ دلنواز | مرا دستگیری کن ای چاره ساز
که تا مخزن احمدی وا کنم | دوکان جواهر مهیا کنم
بدوکان یکی فرش زرین نگار | بیندازم از فضل پروردگار
سپندی بر آتش بسوزم روان | که از چشم بدزان بیابم امان
پس آنگه نشینم بدوکان درون | بچینم جواهر بران گوناگون
خریدار آن گوهر ارجمند | نباشد بجز شاه بخت بلند

۳

فلک گرد ز درگاه او برطرف
اقالیم همت از و پر شرف
امید غریبان ز فضلش روا
خزاین ز جودش بود شاخ شاخ
خردمند را زو دست روزی فزای
بچرخ شجاعت بود آفتاب

زدادش بیکبار بیدادگر — بعهدش چو عنقا شده مستتر
زعدلش بروح فاروق دین — کند روز تا شب هزار آفرین
عجب گونه شمع عدالت فروخت — که بیداد بروی چو پروانه سوخت
درِ او بود ناس عالمان — بود مخزنش مخزن عالمان
زجودش چو بر عالمان هست سود — ازو دمبدم علم دارد نمود
ازین جمله اوصاف وصفی نکوست — که او همچو مغز است اینجمله پوست
من آن وصف راکان سر وصفهاست — دریغا اگر می نگارم بجاست
که در راه دین خواجه تاش منست — مدار معاد و معاش من است
خلافت چو از مرشدم یافته — بروت قوی دیو بر تافته
نهاده قدم بر هوا و هوس — شد از پرتو مهر او فیض رس
چو طوبی بود ظل او لا کلام — درو مستظل خلق و عالم تمام
بهان عترت احمد از هر کنار — رسیدند در ظل آن نامدار
بر اندازهٔ حال بر هر کسی — تفقد نماید بر ایشان بسی
کنون همچو گل سر بسر گوش شو — ز احوال این بلبل نو شنو
که در باغ احمد شود نغمه سنج — بتالیف این نسخه بردشت رنج
بحکمت چهل ساله احوال پیر — نوشتم درین نامهٔ دلپذیر
چو در کار دنیا که باشد دنی — نبودی الی مفلسان را غنی

الهی بود تا که ارض و سما
کز این نه سپهر علم آید بگوش
ازان این وزین آن بود منتها
درین دار پر سوز کون و فنا
دل عالم از فیضت آباد باد
رخت باد خرم بسان بهار
ریاست بود تا ابد پایدار
در آغاز این نامه اوش نهاد

۴

حکایت محمود غزنوی

شنیدم که محمود عالی نسب
که مجلس آراست چون نوبهار
ز ساقی و از ان انجمن [illegible]

[illegible]

یکی از الهی دو سه فصل خواند | ز علم ریاضی دگر حرف راند

یکی راز گفتی ز علم نجوم | که این وقت سعد است و آن وقت شوم

یکی علم طب را بیان ساختی | ز قانون او رایت افراختی

ز علم حدیث و ز تفسیر نیز | ادیبی بیان کرد بسیار چیز

یکی زان ز اخلاق گوهر فشاند | سخن بین که تا عرش اعظم براند

یکی علم تاریخ میکرد نقل | کز و عبرت آموز میگشت عقل

ز زهد و رقاق آن یکی آغاز کرد | دری از تصوف دگر باز کرد

یکی نکته از علم تسخیر گفت | دگر نسخهٔ چند ز اکسیر گفت

شهنشاه گفت ای خردپروران | مرا هست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلی حل نماید کسی | ز من مال و دولت بیابد بسی

بگفتند کای شاه عالی جناب | بگو زود تا باز گوییم جواب

بفرمود میخواهم ای نکته‌دان | که نامم بعالم بود جاودان

یکی گفت یک قلعهٔ بس بلند | بنام خودش ساز ای هوشمند

یکی گفت ای شاه کشورکشا | بنا کن پل و چاه و مهمان سرا

یکی گفت شهر نو آباد کن | یکی گفت نان داد کن داد کن

شهنشاه چو بشنید از ایشان جواب | بفرمود کاین جمله دیدم خراب

اگر خشتم ریکجا اگر ساختم | چه سود ار نه هر جا به پرداختم

٥

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

ایا زخردمند والا گهر ‌‌‌‌ — چو در محفل شاه سفت این گهر
گهرهاے احسنت از هر کنار — نمودند یکبار بر روے نثار
شهنشه زشادی چو گل شگفت — هزار آفرین بر چنین گفت گفت
الا اے خردمند روشن ضمیر — ازین قصه حصهٔ خویش گیر
زشهنامه تا مخزن احمدی — به بین فرق بسیار گر بخردی
دران ذکر اهل ظلوم و جهول — درین ذکر از اهل بیت رسول
چو زین باغ ناسة بود در جهان — صله زود بخش از پئے باغبان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار — یکے عرض بپذیر اے نامدار
به بخش انچه بخشی دلم شاد کن — دہی بخشش و زر بخیم آزاد کن
الهی بود تا الهی کتاب — تو نواب را خرم و کامیاب
بداری بفضل خودش جاودان — سپس کن بحال منش مهربان
علی مخزن احمدی باز کن — گهر پاشی خویش آغاز کن

چون پایهٔ ممدوح ارجمند بغایت بلند است و تشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان بدستیاری فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از شاه موجهٔ مصرعش مے برآید مستمعان را غرق بحر حیرت بنماید و ابواب تحسین و آفرین بر روے مهر رساله بکشاید و آن اینست

٦

روی خوبش چو نایدم بنظر | ریزم از دیده خون بلبل و نهار
آتش اندر خانمان وفا | از ستمگار ریش اجل بیکار
لب او چشمهٔ ز آب زلال | لال مانم بوصفش از گفتار
دست برد دل از و نهاد خرد | دل از و دست شسته از همه کار
وه چه قدش تمام آفت سرو | وه چه رویش تمام رشک بهار
لطف او هست مایهٔ اقبال | لازم قهر او بود ادبار
هر دو زلفش بسان مار سیاه | هر کرا زد بمرد زار و نزار
می خرامد بناز و میدانم | گر او با امیر من شده یار
سرور سرکردهٔ عقول نفوس | سرفراز اجلهٔ امصار
کرمش کرده حک ز تخته خاک | کلمات لیاقت از ایثار
یاد حاتم بعهد او نه کنی | یار من این سخن بخاطر دار
نام بخل از جهان شده است نهان | نشد تا سکند زر و دینار
پاسبانش بماه گفت مشب | پی حفظش بدیده خواب بسیار
روز رزمش بوند دهشت گر | رستم و زال گیو نیزه گذار
وعده از بخشش و سخاوت او | واهی و یلاکنان رود فی النار
رنگ گل از رخش پریده مگر | رفت خلقش بجانب گلزار
آستین هاست هر دو کان عطا | آستانهاش مرکز اخیار

[illegible]

مجموعه شجره علیه عالیه نقشبندیه

رمنه الاستعانة آماده شود و بالله التوفیق کشاده گردد و در باب فتوح نقش در آن مخزن عالی تا بایان مفاتیح ارجمند و تبرکا شروع نموده آید علیهم الرحمة والرضوان مینماید باسمای بزرگان عالیشان

بعد توحید خدای ذوالجلال
وز پس نعت رسول پاک‌لال
نقش سازم شجره پیران خویش
میوه‌های سعی پیش [illegible]
سید احمد [illegible] پیران

رایت عدل تو چو گردد نشر | رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابی بآسمان سخا | آن دو دست تو ابر دریا بار
کلک تو شمع دانش است نه کلک | کلک آمد مطالع انوار
یم علم است مجبدت گویی | یا مگر هست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام | مفلسان راست مخزن ادرار
یاور بیکسان بهد تشنگی | یاریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا | این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل و روی | یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا | آفرین باد گوییم بسیار
کیسهای مراد این غمناک | کن پر از سیم و گوهر شهوار
به که اکنون بصد هزار ادب | بدعاهای تو کنم تکرار
رو نهاده بخاک و کبر ز سر | رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا | این بود ساکن آن بود سیار
سرور سروران تو باشی و بس | سر تو سبز بخت تو بیدار
تا بود دشمنت بقید حیات | تن او خسته باد و جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
بترقیم شجرهای ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

پیر من [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
قطب دین شیخ [illegible]
[illegible]
هادی دوران شمس عبدالله [illegible]
[illegible]
شیخ عرفان صاحب قلب سلیم
[illegible]

هادی وقتش محمد زاهد است | آنکه رب العالمین راشاهد است

مرشد پاکش عبید الله بدان | خواجه یعقوب است پیرش بیگمان

مرشد پاکش بدان بیچون و چند | آن بهاء الحق و الدین نقشبند

رهبر او حضرت میر کلال | خواجه باباست پیرش بی‌مثال

مرشدش خواجه علی رامیتنی | خواجه محمود است پیرش بی‌منی

خواجه عارف رهبرش دان ای پسر | خواجه عبد الخالق او را راهبر

خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال | رهبر او بوعلی فرخنده فال

مرشد او بوالحسن خرقانی است | آنکه از حق باقی از خود فانی است

بوالحسن از بایزید ارشاد یافت | او ز جعفر صادق این اسناد یافت

جعفر صادق امام روزگار | کرد بیعت راز قاسم آشکار

مرشد قاسم بجز سلمان مدان | رهبر او حضرت صدیق خوان

صدر دین صدیق اکبر قطب دین | مستفید آمد ز ختم المرسلین

نسبت دیگر کنم بر تو بیان | آن امام جعفر صادق عیان

داشت این نسبت ز آبای کرام | بر سر شان صد درود و صد سلام

یا الهی از طفیل این کبار | در دو عالم جمله حاجاتم برآر

وچون در شجره طیبه آن کدبور بستان آگهی و نخلبند نخلستان فیض
نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
رسوله محمد وسیله
الطالبین وعلی آله و
اصحابه اجمعین السالکین

9

اما بعد سید محمد علی به
بیعت و توبه مشرف شد
و در سلک طریقه عالیه چشتیه
و قادریه و نقشبندیه
مجددیه و [illegible] بتوسط
فقیر سید احمد منسلک
گشت و این فقیر را [illegible]
این طریقه دو وجه است
وجه اول آنکه [illegible] وآن
در طریقه چشتیه از روح
مقدس حضرت خواجه
قطب الاقطاب خواجه
قطب الدین بختیار کاکی
و در قادریه از روح مقدس
حضرت غوث الثقلین سید

عبد القادر جیلانی و در طریقهٔ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
و این حصول مقام اویسیه اگرچه محض بفضل الهی متحقق شده لیکن آنرا
سببی از اسباب ظاهره نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره و آن برین وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است و ایشانرا
بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است و ایشانرا بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است و ایشان را در طریقه چشتیه بجد الوام
خود شیخ رفیع الدین است و ایشانرا بشیخ قطب عالم و ایشانرا
بشیخ نجم الحق چاتین لده و ایشان را بشیخ عبد العزیز و ایشانرا
بقاضیخان یوسف ناصحی و ایشان را بشیخ حسن طاهر و ایشانرا
بسید راجو حامد شاه و ایشان را بشیخ حسام الدین مانکپوری
و ایشانرا بخواجه قطب عالم و ایشانرا بشیخ اخی سراج و ایشانرا
به سلطان اولیاء حضرت نظام الدین و ایشانرا بامام الزاهدین

و ایشان را بحاجی شریف زندنی و ایشانرا بخواجه عثمان هارونی و ایشانرا بحضرت خواجه معین الدین چشتی و ایشانرا بنائب رسول الله قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی و ایشانرا بخواجه حضرت شیخ فرید الدین

و ایشانرا بخواجه محمد چشتی و ایشان را بخواجه ابو احمد چشتی و ایشانرا بخواجه ابو اسحق چشتی و ایشانرا بعلو دینوری

10

و ایشانرا بابی هبیره بصری و ایشان را بحضرت حذیفه مرعشی و ایشانرا بسلطان ابراهیم ادهم و ایشانرا بفضیل بن عیاض

و ایشانرا بعبد الواحد و ایشانرا بحسن بصری و ایشانرا بحضرت علی و ایشانرا بجناب سید المرسلین حبیب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه

اجمعین و همچنین شیخ عبدالرحیم قدس سره را انتساب بیعت و اجازت در طریقه
قادریه بسید عبدالله اکبرآبادی است و ایشانرا بسید آدم بنوری و ایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرهندی و ایشانرا
بجناب والد ماجد خود بشیخ عبدالاحد و ایشانرا بشاه کمال و ایشانرا بشاه
فضیل و ایشانرا بسید گدا رحمن و ایشانرا بسید شمس الدین عارف و ایشانرا
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن و ایشان بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشانرا
بسید عقیل و ایشان را بسید بهاء الدین و ایشانرا بسید عبدالوهاب و ایشانرا
بسید شرف الدین قتال و ایشانرا بسید عبدالرزاق و ایشانرا بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشانرا بشیخ ابی الفرح طرطوسی و ایشانرا بشیخ ابوالفضل
عبدالواحد یمنی و ایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی و ایشانرا بسید الطائفه جنید بغدادی
و ایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشانرا بشیخ معروف کرخی و ایشان را
بامام علی رضا و ایشانرا بامام موسی کاظم و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشانرا
بامام محمد باقر و ایشان را بامام زین العابدین و ایشانرا بسید الشهداء امام
حسین رضی الله عنه و ایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
کرم الله وجهه و ایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم چون از خوان الوان نعمتهای بیدریغ گوناگون پیش ره روان راه

تعین و سالکان شناسان نقشبندی دین پناه و پیر واقف سلوک و معرفت [illegible] نفحات و رائحه از گلهای [illegible] دیار و دماغ [illegible] ایشان [illegible] اینها [illegible] اصل اصول [illegible]

۱۱

سید الکل [illegible] تا سید المرسلین علیه الصلوة والتسلیم رسانیده این [illegible] را از پیرا و رنگین سازم بوده با اصل مطلب پردازم وبالله التوفیق ومنه الاستعانة فی البدایة

[illegible] سید احمد بن سید [illegible] سید اولاد رسول خدا [illegible] نسب حضرت سید امام [illegible] منتسب الشیخ [illegible] رحمه الله تعالی [illegible]

بن سید محمد ہدی بن سید علیم اللہ نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد اللہ بن
سید محمد ثانی بن سید عبد اللہ الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الزکی بن سید
عبد اللہ محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان اللہ
تعالی علیہم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاہدین در
شہر صفر بعد گذشتن یکہزار دو صد سال در سنہ اول قرن ثالث عشر از ہجرت
خیر البشر صلی اللہ تعالی وآلہ وسلم در قصبہ رای بریلی سرکار مانکپور مضاف
صوبہ الہ آباد واقع گردیدہ وچون سن شریف حضرت ایشان بچہار سال وچہار
ماہ وچہار یوم رسید موافق معمول شرفاء ہند والد بزرگوار ایشان بمعلم سپردہ
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سایر اطفال بتعلم استاذ خود ہیچگاہی
تن نمیدادند وہیچ رغبت نداشتند وہر چند کہ استاد ایشان در بارہ تعلیم
جد وجہد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد ودر آوان طفلی اثر
میراث ایست کہ از نبی الامی حضرت حق تعالی کہ در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استفسار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش انچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اہل محله و جوار
و ہمسایگان که ایشان و آباے ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمت گذاری ما میخواهند
حالانکه من و آباے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف دفترے در فضایل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که ہر یک را گریه دست میداد اکثر بوده
است که در خانه متعلقان و ہمسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
ہر که را که احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان و فرحان بسوے صحرا رونق افروز گردیده در رداے مبارک خود
پشتاره هیزم بسته و بر سر نهاده او را عنایت میفرمودندے برادران حضرت
ایشان از وقوع ہمچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که یگانه و
بیگانه را موجب برتن میخاست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنها ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که در ہمون ایام با ہفت کس از برادر و عشایر که یکے
از آنها آن حضرت هم بودند باراده لکهنو از راه بریلی سفر اختیار کردند

۱۴۳

بودند بناچاری بر فرموده حضرت در گلیم مبارک همه احمال واثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال وکشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند اے یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید بقیة العمر
از اداے شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
مقصود که لکهنؤ بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران بتلاش روزگار
که بموجب قوت لایموت انسانیست مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زادراه قلیل چیزے براے مصارف اقامت نداشتند بتلاش
معاش روزمره بهر متنفس ضرور افتاد در تجسس این دو مشکل که عبارت از
تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات مثل کریما و مقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه و کیسه دوخته بمعرض ابتیاع می آوردند و حضرت
ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که همتائی او دیده نشد یک بخش براے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هردو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

کافی است احیاناً جماعت مذکوره در ابتلا بلا رفاقه گرفتار می شدند حضرت سید العقبا باوجود مهیا گردیدن طعام مقرره

ازان پس رئیس منتخب السادات مذکور را از والی لکهنو پروانگی نگهداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع اینخبر متلاشیان روزگار قریب هزار
سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه
وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده کس
یک اسامی سوار حصه افتاد و بهمین وتیره رسیدی دو اسامی سوار بحصه
حضرت ایشان افتاد لهذا بدیدا نیمعنی برادران و عزیزان را محروم داشته
و بعنایت ایزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل الله بآنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع
اینمعنی بهرگونه حضرت ایشانرا امیدوار ساخت درین ضمن والی لکهنو
را سفر برای سیر و شکار بطرف کوهسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر امیدواران
که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
درین سفر هم آنحضرت حمالی اثقال رفقا بنحویکه از خروج وطن بر خود اختیار
کرده بودند مرعی و اجرا داشتند و ذره هم فروگذاشت نکردند مدت شش
ماه درین سفر ماندیم جز صحرا پیمائی و فاقه کشی و صعوبت سرما و گرما یک حبه
بوصول نیامد و رئیس مذکور در بیمدت مسطور در آری ولعم و امروز و
فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف الحیل سپارند میفریفت و حضر[ت]

ازینیان از اول سفر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

15

یازده با ما متفق شده
ازینجا سفر دهلی اختیار
کنید و بیعت آن سالک
و مسالک تقوی را کنیزه
ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله در
شان اوست و جواهر زواهر
ایمانی و آلای نعمای
ربانی در کان اوست
باوری از بخت خود
قصور دیده از دست
ندید و همواره این
نسبت لسان الغیب حافظ
نیم از ذی بخیج یاران
مخاطب شده میخواندند

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موشک کوران را چون دیدند که هیچ نفع نمی بخشد تا آنکه شبے آیات یاس و نا امیدی از نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده بالخصوص همون جواهر پندار جمند آویزهٔ گوش ساخته پوست کنده فرمودند که فردا یا پس فردا ما راهی دهلی خواهیم شد میخواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته تحمل این بار گران خواهند شد بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکهنو که دران بودیم کوچ نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس نشان نداد و چون آن سفر در بیشهٔ محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

١٦

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری باجرت بگرفتم او لرزان ولغزش
کنان وگریان وپریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه بامن دوچار
شد وحالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ایجوان این حمال ضعیف
را چرا بظلم وتعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با وی متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دیشب فاقه کرده ام وامروز
بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت روی بمن آورده بعد تضرع وزاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری ادا کن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس معدوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بمتحیر فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درختے که ترا یافت بنشین وراحت گزین وتفریح است
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے بنشستم بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم واز بنده فرمودند که این بار کش را رخصت
اجازت فرمادم ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهره تو هویداست وآثار عقل وکیاست
از گفتار وکردارت پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سرزده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی لق و
دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من وتو دیگرے نیست از منزل

۱۷

18

ودر جنب متعالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آوردید

فرمودند از رایے بریلی متعلقه لکهنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات النسب

مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابو النعمان مطلع هستید گفتند

اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز

مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل

برخود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب

او تعالے جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر

فضل خدا شامل حال است نایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید

صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم مولوی عبد القادر است

دست ایشان بدست نابرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عند الملاقات

مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت

ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند

ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته

در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستفید و مستفیض گشتند

در سنه بست و دوم بعد هزار و یکهزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت

عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد در اول جلسه که حضرت امام المحدثین

بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف سته

متوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوے از اجزاے عالم کبیر که متصور تو شود بتامل و تفکر و تعمق تمام بطریق توجه اکتفا کن و بغایت تفکر نہایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی از بدنم بلکه از هر بن مویم الله الله و از هر در و دیوار و حجر و مدر و بوریائیکه بر و نشسته بودم جاری بود و ظرفه حالتے دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف نهاده عرض کردم که خدارا ازین نعمه که بغایت عالی این صورت را دست داده برون آرید و الا بلا شک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب بر من طاری و ساری خواهد گشت از لحظه کم دست شریف بر پشت این کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاهیکه این معامله خواهی بهجیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی الواب این دولت بر روے تو خواهند کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده طریقه یادداشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله که بتفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة والرضوان خصوصاً در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

19

اسناد این شغل چیست امام المحدثین این بیت مشهور حافظ ... بزبان آوردند بیت
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه ...

ملفوظ در بیان فرق ولایت انبیا و اولیا ۱۲

و توجه ازان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جسارت
هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تنبیه و ارشاد
فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
برآید بتعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
را در آغوش شریف خود تا دیر داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که بروا سے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام و افضال خویش بر تو ارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار و مشتے نمونه از خروار اینکه اول
بدانکه ولایت مطلق سا فج آن باشد که ایزد متعال بندهٔ از بندگان
خویش را از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزینند و اثر برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالے در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولاً از دنیا و ما فیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویای
قربت الٰهی و متبع مرضیات او سبحانه نوعی منهمک و مشغول و مشغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند ازینجاست که شخصے از تبع

القرآن باشد و باصطلاح صوفیه صافیه رحمة الله علیهم اجمعین این اعمال را
قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در جذب قلب او محبت آلهی چنان
جای گیرد و منزل گزیند که اثر ایثار که مفاد آیت کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و سجیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام که مفاد آیت شریفه وانهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار که شرح آن در دیگر آیت کریمه ولکن البر من آمن بالله
والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون بکمال
تفسیر و تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخصے جلوه شهود یابد
و شموس و بهود در این خصائل حمیده و سجایای پسندیده بالکلیه از
ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و همواره
در سد د هدایت خلق و نصایح مجرمین و فاسقین و اجرای و اقامت
فرایض الله و احیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین و مجاهده با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنهگار و اکثر در مجا

ولایت اعلی و افضل نباشند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۲۱

تمام و تقید بالا کلام ارشاد فرمودند که مجلس سکوت
خود در ... اقامت گزینند
و این اشغال را که تعلیم کرده ام بعد صلوة خمسه مکرم
و مشغول باشند خصوصاً بعد نماز فجر و عصر

باین اعمال در آیت کریمه وسبّح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل
الغروب بهمین اعمال رفته و باید که همگی وتمامی خود را بحضرت حق بسپاری
وچشم امید بر فضل خدا داری ومفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو پیر سالک عشقت بمی حواله کند		بنوش ومنتظر رحمت خدا میباش

و در بیت دیگر که فرموده بیت

بگو بمیت که همه سال می پرستی کن		سه ماه میخور و نه ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح وتفصیل آن کلام بتطویل می انجامد
گذاشته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال
مذکوره الصدر موظف ومشغول بودند درین ما بین بست ویکم ماه مبارک
رمضان رسید آنروز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد
شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب در جویای
لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند
که ای فرزند دلبند نحیکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالی
مستقبله مداومت دار واز بیداری شب چه بگشاید واز جستجو چه آید پاسبانان
اگر شب بیدار باشند واز ین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است
همواره محروم وبی نصیب می مانند واگر پرتو فضل خدا وندیست اگر خفته
باشی چون بخت بیدار کنند وشاهد مقصود بکنارت نهند سید المجاهدین خاموش

باجامه غسل فرمودند و هیچگونه پروای تکلیف برد نمید اشتند و در اثنای غسل
چشم بر هر دو صاحبان دوخته بعجلت تام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و صاحب الغار رضی الله
تعالی عنه حاضر شدند یکے از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اے فرزند امشب
شب قدر است در یاد الٰهی مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بارها ارشاد
میکردند که دران شب برهمن از افضال الٰهی که نامتناهی بود واردات عجیب
و واقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را هیچکه استعا...
میکردم درینحالت بغتتاً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است وا گشت و
می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل
و تسبیح کشاده عجب گونه به بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیاء را بمشاهده رأے العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر الٰهی و دعائیکه مناسب وقت
بود کشادم درین حالت فناے کلی دست داد و رخت وجودم بصحراے عدم
افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

وکسوت عبارت فیض اشارت آن از بهر و خلیفه راشد مین جناب موصوف
است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور
می در آرد که اول و افضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوة الله وسلامه علیه در منام دیدند که آنجناب سه
خرما بدست مبارک حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد ازان که بیدار شدند از آن
رویاے حقه اثر ظاهر و باهر یافتند وهمین واقعه ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجه
وجناب سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضی ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آباء اطفال خود را وجناب
فاطمة الزهرا لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید وعنایت
ازلی که در ازل الازال مکنون بود بر منصه ظهور وعنایت رحمانی وتربیت
یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد ومعاملات متواتره ووقایع
متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفته وچیزے از امور قدسیه که بس رفیع

خواہد کرد گو لکھو کہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد فقط عبارت الکتاب المستطاب
بلفظہ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید المجاہدین میفرمودند کہ ہر گاہ
در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشایخ دہلی متوجہ میگشتم خود را بمراتب
اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم و دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوس کہ خود را کمترین از مریدان
آنحضرت می شمردم مشہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت امام المحدثین
رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمین
است ہنوز مشتے از خروار و قطرہ از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ
اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست در ظل ظلیل آن صاحب
کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشعوف بودند و
درین آوان کہ بران حضرت رو داد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشتہ لیکن
درینوقت بر ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ را خلعت نظم پوشانیدہ
بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض
مرقوم سازد و آن اینست

کرسازی ببازار سخن گذار
خریدارا و این دلپاک و این
بپایش بود عقد و باغ جنان
علی مخزن احمدی برکشا
کہ دوران از آن گوہر بے بہا
حکایت کند راوی نغز گوی
شنو ای آن نکتۂ المتقین

کہ در شہر دہلی من بودہ ام
نشستن و داشتم حال عبرت
زمن بود طالب بسیار بیدار
مرا بار جانی بہ بیدار است
چو بودم بہ سال از مستطاب
من دادہ در ایام شباب
ہوا و ہوس بیکدر روشن بود
کہ از دل قوی خاموش بود

تفکر بسا د و تفکر معاش
شب و روز بودیم بازی تلاش

بکشتی و شنجیبه بازی ولاغ
گهی سیر شهر و گهی سیر باغ

رسیدن بهر محفل عیش و غم
همیداشتیم دائما مغتنم

شنیدیم روزی که قوم هنود
نمودند بر ساحل شط ورود

زن و مرد و اطفال آن قوم شوم
نمودند امروز طرفه هجوم

بشویند تن بت پرستی کنند
تماشائیان جوش و مستی کنند

پری پیکران همچو ماه تمام
خرامنده هر سو دران ازدحام

خرامان دو صد سرو دریا کنار
نه بینی جز امروز در روزگار

چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست
بران بت پرستان تماشاپرست

من و با دو سه کس بهزادگان
رسیدیم در پیش آن جانجان

بد و گفتم ای یار بیرون خرام
بیا هم بهم اندران ازدهام

که امروز دریا تماشاگه است
تماشاگهی هر گدا و شه است

تماشا که امروز دریا بود
که هر قطره اش دُرّ یکتا بود

ز عکس ورد بین جهان دگر
چنانش بود آسمان دگر

خروشان کف آورده دیوانه وار
چو عشاق یکسو روان بیقرار

ز گرداب طوقست بر گردنش
سلاسل ز موج است یک سر تنش

بیا زود بر خیز دریا ببین
وزان جمع یکدم تماشا ببین

همین معنی عصمت ایزدیست همین حال دفع بلا و بدیست
بدین گونه آیات بسیار بار شود بر سر انبیا آشکار
پے اولیا هم شود گاه گاه که محفوظ مانند از غول راه
کنون نقش مطلب بلوح بیان نگارم تو بنگار بر دل زجان
تو این نقش را دام تسخیر دان چه تسخیر نوعے زاکسیر دان
نخستین ازان عصمت انبیا که تائید حق باشدش رهنما
بتفصیل این را بیان میکنم بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم سقی الله کاسات نور العظیم
ز فرط حیا آن نبوت مآب نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چهره و دست پایش کسے ندید از تنش باز دیگر بسے
گروه یهودان خانه خراب که بودند دشمن بعالی جناب
زبهتان یکے آتش افروختند کزو خانهٔ دین خود سوختند
بگفتند موسی ست معلول برص شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونه معیوب پیغمبر است حذر کردن از وی بسے بهتر است
شنیدیم هرگز نه در عمر خویش که پیغامبر خورد زینگونه ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها

همین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر — بخور نعمت ایجان ز خوانی دگر
بیا بگذر از دجله رود نیل — دهم آیت از کوثر و سلسبیل
پی بیت اقصا مرو سوی شام — که خورشید آمد ز بیت الحرام
چه میجوئی انجیل و تورات را — ز قرآن بخوان یک دو آیات را
بیا از زمین سوی چرخ برین — بکن ذکری از رحمة العالمین
محمد شهنشاه اقلیم جود — که شد باعث جود و بود و نبود
شفیع همه آخر و اولین — حبیب اله خاتم المرسلین
بلا شبه گیرد بروز قیام — خطیب همه انبیاء کرام
ز انا فتحنا ست تاجش بسر — لعمرک کمر بند زیبی بکمر
بود والضحی لمعه روی او — تو واللیل دان رمزی از موی او
به بیت الصمد شمعی افروختند — بت و بتگر از وی بسی سوختند
ز تعداد بیرون درود و سلام — بر و باد بر آل و صحبش مدام
حکایت کند راوی حق پرست — ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک   همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت زافتادن او را چه غم   که واخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش   ز قومش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر   رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید   همان لحظه نزد برادر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا   بهوش آمد آن هوش رفته زجا
شد آن سرو نوخیز برخاسته   کزو باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنوا   کزو باغ جان یافت برگ و نوا
گهر ریز یاقوت او شد دگر   دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب   دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری   دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب   شد آباد ازو این جهان خراب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش   چو عباس بر جوش دل سترپوش

حکایت

کنون ذکر از او لیبار کسار   بیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد   که بس متقی بود نیکو نهاد
شبانی نمودی باغنام قوم   ز انعام شان یافت انعام قوم

طلب کن تو همواره قوت حلال | که از حرمت و شبه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان | برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب گشاییم بذکر رواة | که از ضعف یابد حدیثم نجات
نخستین بود راویم آن کسی | که در راه دین کرد کوشش بسی
بنوعیکه از بهر پروردگار | روان ساخت دریای سیه نثار
رئیس شهیدان اسمعیل است | که از مدحتش خامه پا در گل است
بیان کرد آن قدوة الواصلین | ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوی مسلمانی

بیارای سخن سنج روشن ضمیر | گل افشانیم زین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست | بنظمم ازان عمر پایندگیست
قلم گشت فوارهٔ سلسبیل | ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوی بهشت | نه بل زو فزود آبروی بهشت
دماغم مگر قلهٔ طور شد | نفس سر بسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا | ز دست قضا بنگر این نقشها
برو باد نفرین ز عرش برین | که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار | علی مدحتش هرچه داری بیار
فلک رتبه نواب عالیجناب | امیر الممالک وزارت مآب

[illegible]

چه گویم ازان فیض وانعام عام | گزو برد لکهه روپیه یک غلام
من از دیگر این حال نشنیده ام | بچشم خود این ماجرا دیده ام
چه معن وچه سیف وچه عبد الرحیم | نگردند زین گونه اوزار سیم
چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان | که این همچو کوه ست دیگر خسان
چو دیدی بملک کرم را دیش | بدیگر فنون بین تو استادیش
سخاوت ۱۲
ببانک وپته وست بردیش بین | اگر مردمی خیز مردیش بین
ز بندوق بازی ادای عجب | فرنگی است انگشت حیرت بلب
درین باب گر رومی آرد کلام | مبدل کند صبح عمرش بشام
برین توده چرخ گر یک دو تیر | زند خیز دا ز تیر او صد نفیر
نیزه دکمانش بود بیگمان | کباده کهن کوزه پشت آسمان
تو هر تیر او تیر تقدیر دان | خجل زان سپرهای تدبیر دان
اگر نیزه بازی کند آن دلیر | صف مرهته گردد از عمر سیر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف | برآرد دل کوه از راه ناف
جداگانه در هر فنی یک فنی است | ولیکن مبرا ز ما و منی است
چو از گفتنم مدحتش هست بیش | خجل گشتم از حسن گفتار خویش
مرا او را بود ابلغ الوصف نام | وزیر محمد علیه السلام
علی خیز بردار دست دعا | بدرگاه آن واهب کبریا

۳۱

ظفر پیکر نواب عالیجناب معلی القاب قامع الکفرة والفجرة مشید ارکان الدین وجامع العلماء والمجاهدین محب الفقراء والعلماء یار نافع الخلق واو الاحسان امیر الدوله محمد امیرخان بهادر بسعی ایشان [illegible] وجعل الجنة مثواه درنواح صوبه دار الخیر اجمیر وصوبه مالوه تا دریای [illegible] زبده جماعت یک لکهه سوار و پیاده ها [illegible] [illegible] را بحماسه کفار آن دیار

مال بیشمار بطریقهٔ جزیه و خراج و عشر بهر گونه که می یافتند میگرفتند و خدمت علما و فضلا
و مشایخ عظام و سادات کرام چنانچه باید و نوعیکه شاید نمینمودند و شاهد مقصود هر وضیع و
شریف و یگانه و بیگانه در کنارش بی نهادند از جانب یزدستان جل جلاله مامور و محکوم
شده بعجلت تمام و بسرعت مالاکلام تا آنکه طرق و سبل آن لشکر جرار و بسبب هجوم جنود کفار
از هر گوشه و کنار مسدود و منقطع بود و سید المجاهدین متوکلاً و متعجباً بحفظه بفراغ بال فرحاً و جذلاً
شادان و فرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا بخانهٔ دوستان میرود از بلدهٔ شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل و منازل که هر مرحله هفتخوان رستم و اسفندیار بود وطن فرمودند
بوجود فیض آمود خود لشکر را منور و مشرف ساختند محرر این رساله و مولف این مقاله بخدمت
ناظران و مطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس بعیت نمیداشتم
و علاوه آنکه دوران ایام حال مبارک فال از چشم خلایق متواری و محجوب بود و بموجب این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بسر وقت شان خلق کی ره برند که چون آب حیوان بظلمت
درند اطلاع و آگاهی نمیدارد مگر یک واقعه که از زبان فیض ترجمان سماعت دارم بمعرض
بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل گروه از بیگاه تا شبانگاه در ایام برشگال
که هر نهری بحری و هر گوی چاهی مینمود و زیرش بر مدرار بفحوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان را تیره و
تار ساخته و غرش رعد صاعقه بار در هر گوشه و کنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه گروه که متعاقب میرسید

قوت لایموت بنات النعش وار متفرق شده بودند یک یک پیرمردی یا زنی که بر سرش طبقی پر از حلوای گرم

بود آمده ببالینم نشست بیدار ساخت گفت که بگیر این نذر خداست برخاستم دیگر نعمت و یاران هر دو

کسان گفتم که ساعتی بنشینید و توقف کنید که رفقایم درین لشکر بکاری رفته اند اینک

میرسند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهیم بپاسخ گفتند که خواهان آن طبق نیستیم

این هم نذر خداست حالا میرویم بعد ساعتی چون رفقایم رسیدند و آیت یأس بر ایشان خواندم

گفتم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

طبق حلوا موجود یاران بتناول دست گشادند و زبان بشکر روزی رسان جاری ساخته

به تحمید پرداختند دیگر آنکه از زبان فیض ترجمان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت

لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم شکسته رقم میفرمودند در زمانی که اندر روزها که متصل

خیمه سر قوم پنداره که ترکان هندوستان اند روزی ایشان بغارت گریست خیمه

هم بر گشت و در خیمه پنداره پیری مختصی که این پیر زال کس سال الشیب خمیده

حصانتش پرورش یافته و در عهد طفولیت بارها گوش شیخ سعدی تافته سکوت نشسته

وقت چاشت ترکان مذکوره ما حضری طیار ساخته که نان خورش آن از بقول بیخ

آورده بجهت تناول آن پیر فریاد بر داشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین

آورده اید آیا نشان آن یاد دارید و مردگان که در آن سفره حاضر بودند بپاسخ لب

گشادند و گفتند آری که از اینجا بفاصله ده دوازده کروه موضع بقول معلوم باشد

پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام کمر بسته و بر اسپ ها نشسته و دو سه میل و کلنده

۳۳

که همت بر بند دنمودراز وده برسان پس سید المجاهدین از لشکر بند کوچ فرموده بدار الخلافه
شاهجهان آباد رسیده بشرف مصافحه ومعانقه حضرت امام المحدثین مشرف ومستعد گشتند ودرینجا
واجب ومتحتم افتاد که از رویای صادقه حضرت امام المحدثین که قبل از ورود سید المجاهدین بدار الخلافه
است ناظران این رساله را که مقدمهٔ ظهور وبروز تباشیر صبح ولایت وطلوع نیر اعظم خورشید امامت
است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوال است که بتاریخیکه سید المجاهدین از لشکر بصوب
دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند که گویا حضرت
سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم در مسجد جامع بلده مسطوره تشریف میدارند وخلایق
از هر گوشه وکنار فوج فوج وجوق جوق بجهت زیارت دوان وخیزان متوجه شده اند واول از
همه کسان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریف فایز ومستعد گشتند سید ابرار علیه الصلوة والسلام
آن وقت عصا که در دست میدارند بحضرت امام المحدثین میفرمایند که ای عبد العزیز این عصا را
بستان وبر در مسجد بنشین خلایق برای زیارت می آیند حالا هر که پیش تو عرض دارد هر کرا اجازت
بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عصا گرفته بر در
مسجد بنشستند وخلایق موفور ومتکاثر که از هر طرف هجوم آورده استیذان می طلبند وامام المحدثین
بخدمت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم رفته حال هر کس معروض میدارند وبموجب حکم شریف گروهی را
میگذارند وگروهی را باز میدارند صبح گاهان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاه که از اجله
خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور بمیرزا مظهر مرحوم اند رفته این رؤیا بیان نموده
تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بپاسخ گفتند که طرفه ماجرا عجب حالست که صاحب یوسف

رویای صادقه جناب مولانا عبدالحی صاحب رحمة الله علیه

در جواب مولانا عبدالحی ارشاد فرمودند که شرح و بیان این مدعا در اکثر کتب تصوف و اخلاق مثل احیاء العلوم وغیره اسلاف بکمال تشریح و بیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصد و وصول این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار بلکه قریب بمحال اگر عاشق این معشوق بخدمت این جوان تازه وارد که موسوم بسید احمد است بشتابد که بهمت استوار بسته خدمتش در باب مولانا عبدالحی صاحب بعد اصغاء این کلام بطلب مقصد و مرام خود شتافتند و بکمال ضراعت و انکسار درخواست این مطلب عظمی و مآرب کبری کردند امام المجاهدین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله موسومه بحقیقت الصلوة که مصنفه آنحضرت است بیان فرموده ختام کلام بر این مرام نمودند که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگو راست نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سید الانبیاء را صلی الله علیه وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین برای تعلیم آن امامت فرموده اند بیا تحریمه دو رکعت نماز با قتدایم بربندد مولانا علیه الرحمة حسب المامور بعمل آورده تحریمه دو رکعت نماز باقتدا آن عالیجناب بربستند درین مقام اکثر اتعالی بمقام بیان میفرمودند که آنچه در آن دو رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعاظم تلمیذان مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة است من و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید المجاهدین شتافتند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصد و مطلب خود یافتند بعد انقضای هفته عشره هر دو کسان بعزم راسخ و همت استوار بر بیعت سید المجاهدین

تو دید سر الٰہی گشته راه ویران عام گرفتم و چون به دروازه آن مقام رسیدم دیدم که بوابان هیچکس را
نمی‌گذارند نشستند رشده متحیر استادم و برای حصول این ماموں خیلی ملول و محزون بودم که
یک ناگاه می‌بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیا بر
تشریف آورده‌اند و می‌خواستند که درون محل پرده داخل شوند که یقیناً فریاد برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیله خود در آن درگاه عالیجاه فائز و واصل سازند
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم هیچکس از بوابان
و دربانان مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب محل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من به معیت و رفاقت آن عالیجناب در آن قباب فیض مآب داخل گشتم می‌بینم که شخصی [illegible]
با جمال بکمال ابهت و اجلال بر تخت دیوان خاص نشسته و احدی در آن مکان عالیشان بنظر نمی
آید من خاک نشین ضعیف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریفه
منور لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدنم نبود تا با آداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
در این بودم که چشم وا شده بیدار گشتم نسبت سبب بیعت سلسله عالیه چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر که سراسر بشر بودند و از معنی جاهل مطلق و عاری محض هیچ
یکباره زبان باستهزا و تمسخر برگشادند و دادِ جاهلی که سراسر بیداد بود می‌دادند بر این هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم وا ثروا هم نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته معروض داشتند که
تلمیذ رشید شما جناب مولانا عبدالحی صاحب بیعت برادرزاده حضور یعنی سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی نمیدارند مرید گشته بخدمت کفش

[illegible] فصل [illegible]

ربانی افزاص [illegible] را به حجابست دلیل بر عدم رؤیت حق سبحانه تعالی گمان کرده اند همین دلیل صحیح
نیست چرا که رؤیت او سبحانه خصوصا رؤیت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون اشباح
اشباح و هیاکل اصلاً و مطلقاً ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل حاجت معتون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید اشباح
و هیاکل ایشانرا عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل السنه هیاکل و اشباح را
بذات او که عبارت از ماهیت اوست بوی مضاف سازند و منسوب کنند چون زید و دست زید و پای زید
چنانچه که بعد انتقال روح میگویند که این لاش زید است از ینجا صریحاً معلوم شد که زید دیگر
است و لاش او شی دیگر چون این تقریر دلپذیر که الموذعی از ان بتحریر و تقریر در آمد
فرع صماخ معترضین گردید بعضی از ایشان که بانصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود بتوبه و استغفار لب کشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین رفته خود را
منزه و مجلا ساختند و بعضی از ایشان که بخمیر ایشان جهل و ضلالت مخمر بود ناچار مهر سکوت بر لب نهادند
در زاویه خمول و اختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة حسب حال ایشانست
بیت گر نه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علما و مدرسه
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه سر بافلاک کشید
و از اطراف خلایق بسیار و مردم بیشمار که اکثر علما و فضلا بودند مثل مولانا وحید الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیرهٔ حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

۳۷

و آن سپاه فوز رشید کردار آمده
خورد در نخل ز فضل نخل بند
رشک طوبی گشت و پربار آمده
طرفه تر این کاسپاهی پیشه
همچو جمشید سپهدار آمده
امی ناخوانده با انکار [illegible]

[illegible]

یا کرم حسن المجتبیٰ با حسن و خُلق	شمع بزم آرای ابرار آمده
خلق را سوی شهادت رهنمون	چون حسین این نور ابصار آمده
همچو زین العابدین آن شاه دین	عابدان را میر و سردار آمده
همچو باقر بحر ذخّار علوم	بهر تلمیذان نمودار آمده
سید احمد جعفر است آن جعفر است	هر که زین جعفر بانکار آمده
کاظم الغیظ است موسی زمان	هالک فرعون اشرار آمده
هم تقی و هم نقی هست آن امام	وارث ابرار و اخیار آمده
جمع لشکرها نمود او عسکریست	بهر جند الله چه سردار آمده
مهدی وقتش اگر خوانم رواست	کفر و بدعت زو نگونسار آمده
عروة الوثقی ست رو دستش بگیر	زانکه دستش دست جبار آمده
پنج شاخه مشعل است آن دست او	رهبر هم اندر شب تار آمده
کور مادرزاد را از وی چه سود	چشم او زین نور بیکار آمده
احمدم والله عبد القادر است	کان معین دین مختار آمده
بختیار اوست قطب الدین اوست	کان فرید دهر و اعصار آمده
اوست سلطان المشایخ لاکلام	چون نظام الدین دین دار آمده
صابر و شاکر نصیره وین حق	ابن عرفان همین شکربار آمده
سنت از وی خوش رواجی یافته	بدعت از وی خوار و فی النار آمده

بعید از اخلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی نخواهد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت همه را بوساطت مولانا محمد اسمعیل علیه الرحمة والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستاده استشاره و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاه و پیرهنی سفید که ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساخته رخصت
فرمودند اول بقصبه پهلت که اکثر عشائر و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل الله
قدس سرهما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقات
و ذریات و نسا و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
قدیمه یکباره دست برداشته روش سنت سنیه اختیار نموده همه با جمیع شده عهد و
پیمان شدید با ایمان غلیظ بدین مضمون نمودند که هر که از برادران او در بیعت امام المجاهدین
دست ندهد و از رسمیات قدیمه که سراسر بدعات شنیعه مخالف سنت سنیه است تائب نیز ار
نشود و قاطبة ترک ننماید اگرچه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در
موت و حیات فرض و متحتم باید دانست چون این معامله فیما بینهم وقوع یافت کلهم منقاد
و مطیع گشته دست به بیعت شریفه در دادند و هر کس حسب مقدور خود مهمانداری آن
مهمان عزیز قصوری و فطوری نکردند دو هفته نگذشته بود که اکثر اشخاص متصله آن
قصبه مع عرائض و مکاتیب بطلب سید المجاهدین رسیده باعث تکلیف قدم رنجه شریف
باماکن و مساکن خود باشده ازین قصبه نهضت کنانیده همین و تیره در مظفرآباد
ولهاری و سهارنپور و کنگه کتیسر تا رامپور و بانس بریلی و شاهجهانپور و شاه آباد

[illegible]

۳۹

در علم فصاحت و بلاغت و اشعار عربیه مداخلت تام و مجارت بالاکلام میداشتند یادگار از ان بحر زخار نامدار کتاب الطائف که بلسان تازی دیار در علم فرایض و حساب تصنیف نموده و چون آن کتاب بجهت آنکه منظوم است اخلاقی هم داشت [illegible] بکمال لطافت و بلاغت نوشته حضرت سید المجاهدین برای دلداری و [illegible] و تیمارداری عشائر و اقارب [illegible] شان نمود و امتداد [illegible]

ایشان با سیر کثیر منقضی شده بود رونق افزای قصبهٔ بریلی که مسکن مالوف و موطن
آبا و اجداد است شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل بمقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و بوسیله مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خورش
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در انوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط غلای بشدت بود و هیچ آثار غله خسیس و نفیس بیک روپیه می ارزید بنا بر علیه
میر سید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغه حضور پرنور بودند همه را یک جنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده بحوالهٔ البیان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده در تغار باید ساخت و چادری
بر آن باید انداخت بر سر تغار آمده بکف کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه
قرارت فرموده میفرمودند که بعد ساختن طعام علی السویه بر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و جیا تا بهم میرسید و باقی نمی ماند بر غدا و عشا صبح و مساء
مصرع خواجه بنقاشی کجوی خلایق برای العین تماشا میکردند مصرع ع فراخی بود دعوت تنگ راه
در حین نزول اجلال آن مایه فضل و کمال در بریلی اگرچه آن انبوه بود و همین هشتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده و شانزده از نساء و دو زاری

وقت سید المجاهدین با چندکس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم آواز
حضرت شنیدم گفتم یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی بیرنگی شده الا
هم تماشا کن نیست حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و درآن
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
بر اطفال خورد سال و تمامی نسا در حال مع بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش زبان
سقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود تحمل اصطبار و توکل اند این محن و غموم و آلام و
هموم را گوارا میفرمایند چون رفقا یان که ازین زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال را
طاقت نمیدارند خدا را بحق قرابتی که میان ما و شما است تیر دعا از کمان همت والا برکشایند که
دو سه روز این بار برطرف شود و قوت لایموت با یاران درین بی اسبابی که ابواب علایق
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و عجز و نیازی
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سایل شدند کمتر از ساعت نجومی گذشته
بود که بغتتاً نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس ماهتاب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خداوست مصفا و منور گردید و برونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پادر فلک و وار نثار ساخت

حضرت شیخ جمیع یاران [illegible]
[illegible]

۱۴۱

[illegible]

۴

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده آن نقود را بدستم داده فرمودند که ای بابی صبح
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگها چه کشاید ما را که طالب طعام هستیم هرچند که این
نقود سبب وصول رزق هست ما را رزق می باید حضرت بیک کس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتباع کهچری امر فرمودند قصه کوتاه همون
وقت کهچری از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر و کبیر تقسیم فرمودند بامدادان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
طعام هم میاری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای پست همت بمعاینه این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود و سبب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
منزل گزینیم زیاده از آبادانی و ران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کارد باستخوان رسید حضرت در اول بامداد پارچهٔ از
کرپاس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمة نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر قدر که بهم رسد درین باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمة از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال مرة بعد

[illegible]

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنا بر آن کرده اند که اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد عتاب الهی و مهبط غضب نامتناهی او نگردد قول سعدی یا دندار ید که پدر را عسل بسیار است اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده و عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد ارتکاب ضلالات و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکالست پیرامون نباشیم و از افعال ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان بارور خواهد گردید همها قبول کردند آن مقتدای عصر بعد ادای نماز عصر به مرقد مقدسه جد امجد خویش با چند معتمدان تشریف برده مخاطب بسائلان شده ارشاد کردند که با جناب بالا ربا بدای انجاح مرام شما مناجات میکنم شما آمین کنید بالآخر همین کردند دو سه ماه منقضی نشده بود که اکثر ایشان بکار ناظم لکهنؤ در سلک سواران انگریز ملازمت گزیدند و بعضی زاید از آن جاگیر گردیده بمراد خویش فائز گشتند

ذکر رویای صادقهٔ سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

دران ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا پشتاره هیزم است و اکثر مردمان عزم و ارادهٔ حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در انجا زوجهٔ سید محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیائید من و شما شریک شده این پشتاره را برداریم و بخانه آریم و تمتع ازان برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن ازین امر ابا و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

وحیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی وطعام دنیوی ممد حیات دنیوی و مهلک
و مقوی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اوامر الهی که منصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار ما که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجبا از اهل غافل و از
سخط الهی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبةً ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هنود را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته یکقلم رو براه نمی آرند و منافع و مضار آنرا با آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن ترک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی آخره انشاء الله تعالی و بحوله و قوت اجرای این امر اول بر خود و اهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب و عروس بیانکار این مقصد از احتجاب
قوت مستکرانی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را ملوم
خواهم ساخت الحال بدیگری متکلف نمیشوم تا در وعید اتأمرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام بانجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته با احضار مخدرات خود و مستورات عشایر و قبایل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ ارجمند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلواة منتهی وعاید میشود حیف وهزار افسوس نمی
دانند که امهات المومنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه ثیبه بودند
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات
یکسره مهر سکوت برلب نهاده بسخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ
یافت بجمیع ایشان عموماً وبسخاله شریفه خود خصوصاً که عمه پوحضرت سید محمد اسحق بودند
بکمال ضراعت ولجاجت وغایت انکساری وسماجت معروض داشتند که بخدمت آن
مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده درباب نکاح وتزوج باین
باقصی الغایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرونگذارند واین همای اوج شرف
وعزت را در دام آرند هر یک از شما را روشن وهویداست که تعمیل این عمل بهای حظوظ
نفسانی نیست اهلیه جلیله جلیله من بزیور حسن وجمال آراسته وبحلیه اتقاء وعصمت پیراسته
بلکه برای اجرای سنت سنیه وانهدام قوایم بدعت نامرضیه رسوم هندیه است همه شما
فرموده عمل نموده درباب انحلال این عقده مالاینحل غایت سعی وکوشش را بکار برده
ره بجای نبردند مدت دو سه ماه در ساحت این مدعا مرکب سعی وکوشش را بکار برده
جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود در منصه ظهور وبروز بجلوه در آوردند
روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بذروه چرخ دوار و
عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم ازین طوی مثلی دو سه منشیان
چابک دست بلاغت نشان اطلبداشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که بسوادات

٤٥

قاصدان بشارت فیض اشارت
اجرای این عمل خیر از دست
اخیاران آنزمان در جواب
مناشیر فیض تاثیر وصول گشتند
چنانچه مولانا عبدالحی وخسرو
مولانا محمد اسمعیل شهید بعقد
نکاح خود باجرای این عمل خیر

کون و مکان عالیشان بام خانق
ظهور کرامات آن
بسید المجاهدین و
دو آنجا صمیم شیعیان
صدر جنت تا ابد مسکنش باد
یا الٰهی باغ رضوان جایش باد
رفت زین عالم سوی دار البقا
داد هاتف از سما و از ندا

آن وزیر اعظم و دریای جود | دایما غمخوار کیش خویش می نمود
رشک ابر بهمن آمد چون کفش | داد جاگیرش مزید از مصرفش
هم بنقد و جنس شادش داشتی | همچو سید مرشدش پنداشتی
نذر در عیدین میدادش مدام | روز و شب میداشتی شادش مدام
ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا | آن شنیده نیز از حکم قضا
یک شب دیگر وز بیماری کشید | بعد از آن جام شهادت را چشید
گفت پیغمبر که هر کو در وبا | مرد می یابد شهادت از خدا
گفتم این اجمال تفصیلش شنو | استقامتهای بی قیدش شنو
طاقتش چون طاق شد در مرض موت | شد هویدا یک بیک آثار فوت
گاه بیهوش گهی باهوش بود | لیک ذکر قلبیش در جوش بود
دمبدم تفتیش اوقات صلوات | حی نمود آن مقتدای محسنات
گر کسی گفتی که هان وقت نماز | آمد اینک زود تر تحریمه ساز
او تیمم ساختی از تکیه گاه | آمدی اندر نماز آن دین پناه
استقامت را همی نازم که بود | تا دم آخر سرش وقف سجود
کلمه گویان وقت نصف لیل بود | کان عفیفه از جهان رحلت نمود
چون بخیر و خوبیش شد خاتمه | شد بجنت همنشین فاطمه
قصه کوته بعد صد رنج و ملال | خواستم از طبع خود تاریخ سال

بعد مدت شهر بالا [illegible] نابان
شد و در قصبه نصیر آباد و سکنی
قدیم آبا و اجداد حضرت
سید المجاهدین از عهد سلطان
ابراهیم شرقی است و آن قصبه
الی الآن مشتمل بر چهار محله
است

[illegible] اوقاف
سید محله از آن گروه سادات
محمدیان آن گروه [illegible]
[illegible] مولوی [illegible]
[illegible] از عهد [illegible]
[illegible] سلطان
شاه [illegible]
[illegible] داشتند و از [illegible]
[illegible] مر [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر به معافی صد و پنجاه و سی و چهل بیگها اراضی مذهب قدیمه صحیحه
خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود گشادند و غلو و
تعصب دران گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته
برادری را قاطبةً انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض
آگین را اگر نمونه مکه معظمه گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث
سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلک جعلنا لکل
نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا مجتهد ایشان ولد الزکی
که تخم رفض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بسند وراثت ابوجهل لعین
و عقبه و شیبه نشسته هم ازانجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشیدوار آکناف
اطراف اقالیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد در روشن و مستنیر نموده و دیده و شنیده که
از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصاً علما و فضلا و سادات و نجبا احرام التقبیل و الاحترام
بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضے رفاقت اختیار نموده و بعضے مراجعت
وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار ازین انوار محروم و
بی نصیب گشته انگشت وار برنقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و
اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تام و تقید مالاکلام ارقام نمود که درین محرم
بهرگونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالیقین

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران لوهوفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار
مبتلا چنین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود ان شاء الله الودود
با مخلصان و تابعان خویش از ینجا استنهاض نموده برای شراکت شمایان خواهم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل تحمس الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله
درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین
قلعه آن مکان و افغانان جهان آباد که اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشا در قصبه رای بریلی ادا فرموده آن عالی تبار بارفقار
جان نثار که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
اعوان و انصار مشغول و مشغوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت
کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند مستوراً
مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلهم بآنگ بلند تبره گویان و از
ضرایح کاذبه که فی الحقیقت صنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
پرده نشینان سنیان بر مصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکربین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

مسجین و مکبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول بمسجد جامع تشریف آورده بیک
بدوگانه تحیة المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در همون مسجد که گویا برزخ بین سنی و شیعه
است همان طور مسلح و مکمل نشسته اولاً تمام همراهیان را فراهم نموده بتاکید و مبالغه ارشاد کردند
که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده پا از دایره
اعتدال بیرون ننهید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما بمجادله
و مقاتلت در ندهید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش سنیان مخالفین پیغام
فرستادند که یک یک رئیس از هر محله اگر بملاقات ما که مهمانیم آیند بعید از برادر پروری
نخواهد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل
کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش مرسل الیهم رفت مانند کفار فجار که منکر رسولانند
بشنیدن پیغام بر آشفتند و بپاسخ چنین لب کشادند که از ان خارجی بگویند که ما را در
عین تعزیه داری ائمه اطهار حارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و
حسن گویان راهی دار السلطنت میگردم و بوساطت مجتهد لوای این فریاد و الغیاث
تا سلطان وقت رسانیده سزای این کردار ناهموار که یزید نابکار هم نکرده در آغوش شهاد
آغوان مع انصار شما نوعی خواهم نهاد که اثر آن تا بدامان قیامت خواهد رسید و عبرت آن بر
دیگر خوارج خواهد ماند بعد تمام این هزیانات و ترهات واویلا و واسینا بلند کرده دستارها
از سر انداخته و چادرها را کفنی نموده دو سه علم و تعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکهنو گرفتند
باقیماندگان را بتاکید گفتند که خبردار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه داری

ایام مبارک و نظام باقتضای
پیشتر فضل علیخان بود و بعد در آن
مذکور بود و ناظم و منتظم آن
علاقه سلون که بجاگیر زوجه شاه
تفویض نموده بود دران ایام
نظم و نسق آن ممالک بدست او
مستقل نظم و فهم آن ولایت و

۴۹

قضا و قدر را بین نوع وز وجه نیز آن عداوت بحدی هیجان و شدت داشت که تفصیل این
اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون برچه اینجبر را نایب مذکور ملاحظه نمود نانش در
روغن افتاد ابواب مراد و آرزوئیش گشاد چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و نخیره شان را نزد
خود طلبیده ماموری ساخت که شما هر کس از سواران خویش بسر کردگی آخون زاده که متعینه نصیر آباد
نموده برای امداد سید احمد صاحب سیفر بسم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما میدهم زود از دو بیان با دصبار روانه باید نمود و بگوش
سرگرده انجماعت که آخونزاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طرف نهانی پیغام باید داد
که یک قلم روافض را که اعدای شما اند و بعد مدت کثیر بر ایشان دست یافتند و کشتن
و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً و مطلقاً
از طرف من و نشیب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرچ منظور باشد
از آخونزاده باید گرفت من بهر گونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد قلبی
نواب صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد بر پا شود البته
این خبر بانگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیرش
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید المجاهدین

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید الجابرین
قدری ازان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگر نوشتند که شمایان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بجاهای خود رفتند بعد از ثلث پسر مولوی عبد الباسط تجابی
با انبوه کثیر در محفل آن روشنضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که ادای حرف قاف از زبانم باحسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید اینمعنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در وی قاف است تکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که هجی و وسط و صدر
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای او میگفتند
هیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده با آئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آغونزاده مذکور با افواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا دریافته در اول مجلس شریف بیعت حاصل

با سید عالیجناب و بهرگونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً و از ان قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقید امر نموده بهمارا زود و شتاب خصت نصیرآباد ساخت حاصل کلام چون
مستغیثان بسبب قهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذبه بوده و وقت رجعت با امراض
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود ها رسیدند بمجرد رسیدن آخونزاده بهمارا از
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توبیخ پیش خود طلب داشته با ایمان
موکده از انها گفت که حکم حضور پرنور درباره تان که مصدر فتنه و فتور از شما چنان
صدور یافته که ایشان را بحواله سنیان باید ساخت و شما گوسپندان را بچنگال شیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها را پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان و اویلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بپای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر ما یان حیران و مستشعر تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود با نجدیت تو رسیدیم بخدا دست ما یان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیا
کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام بسجیه مرضیه عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرایم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین لب کشاده هریک را بمعانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
در انست که بزرگان دار الندوه خود را که در یاد ارمجتمع گشته باز نامه از این امر شنیع و افعال
قبیح که از شما سرزده بشهود و مواهیر خود مزین و مسجل گرانده و مهر قاضی و مفتی بر و ثبت

۵۲

هجوم بالجزم بلکهنو نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان یکصد و هفتاد نفر بودند بلکهنو رسیده بر تکیه حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی که از بنا بر شاه مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند دران ایام مبارک هجوم خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع وعظ و تذکیر خلایق کثیر از برنا و پیر از وقت دمیدن طباشیر صبح منیر تا زوال آفتاب دران مکان وسیع نوعی اجتماع نمودند که یاد از هنگام محشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد بر بام خانها و بر در و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که یکتاز قلم در بیان میدان هجوم عموم تا به یکقدم بر داشتن نمیداد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علمای فرنگی محل که در بسیط زمین کسی را عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بودند بارادهٔ الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفای ذوی الاکرام بهرگونه بکشاکش تمام رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت سبحانک الآیة نوعی لب بمعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که می پرسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام باهم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف ما یانست بلا حرج حقیق

[illegible]

بکمال سماجت و لجاجت کرده طلبداشتند حضرت با هر دو خلفا خود و دو سه کس شاگردان رشید آن هر دو وحید و فرید بودند وقت شب بمجلس حکومت نواب معتمدالدوله رفتند بعد مصافحه و معانقه چون بمجلس نشستند سبحان علی خان که از اجلهٔ عمائد آن دولت بود و از جمله اکثر علوم ماهر و مفضل بود و در [illegible] مذهب شیعه [illegible] معنی این حدیث [illegible] مستفسر من [illegible] الایمان [illegible] مولانا تفحص نمودند مولانا موصوف [illegible] باستماع [illegible] شد

۵۴

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحدیث
راکه الایمان بضعة و سبعون شعبًا اصلها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و اخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که عالم
و جاهل آن محفل انگشت حیرت بر دهان نهاده صدای تحسین و آفرین از هر گوشه و کنار بجا
آخرش بعد اطعام طعام پنجهزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سه
مقام بلکهنو کرده درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفه و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاه
بفیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص کرامت
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصًا نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشحون گردیده که مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکردند عزم شریف به بنا رخانه دیگر از
خشت خام موافق سنت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
گردیده دو سه بیل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از انها بردوش مبارک خود گرفته
برلب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمعاینه اینحال
اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که ما یان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه چیست حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنا
مسجد نبوی آنحضرت صلوٰة الله و سلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها و غیره امور
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم بدین عمل شراکت می نمودند بیائید و شریک

اگر مرکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را مامور فرمایند که شرگاوان توپها
جمع نموده بهر گونه تا مقام معلومه خواهد رسانید هفتاد و یک نفر در آنوقت حاضر بودند بایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیائید و بدرگاه مجیب الدعوات مسألت نمائید که آن بار
گران بدون استعمال نرگاوان توپخانه حاکم وقت بحول و قوت الهی بمکان مقصود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت برآورده جانب بیخ
آن تنه که بسیار اثقل از سر آن تنه بود استاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه آنکه هر چند
که آنگروه کثیر میخواستند که بغلطانند جنبشے نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را برکے نهند
و حضرت مع هر سه رفیق دو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صدیق
نحیف زور میکردند و دو دو سه گز روش میکردند یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض و الامیر سانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در وکی می آویزند و از ما هیچکاری هیچ
نمیشود و فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید که این
برکت شما است که معاینه میکنید ما همچون شما یان بنده خاکسار پروردگار هستیم سخن کوتاه
تنه درخت از نیم گروه راه تا بمنزل گاه همچنین رسانیدند و خلایق کثیر از برنا و پیر بمعاینه
و استماع این کرامت کبیر و مبدم مجتمع میگردیدند و میدیدند و در انوقت بر حضور فیض
گنجور حالت جذبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجدیکے متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را در جیب نهاده می پنداشتند
که عند الاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن در جیب را بگشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکباره همراه [illegible]
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود و با دیگر
عشایر و تبار حاضر داشتند تذکره این نقد متبرک بمیان آمد اهل مجلس باهم گفتگوی میکردند که
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه و معامله غریبه معاینه کردم یعنی وقتیکه عند الاحتیاج بدر جیبکه آنرا درو
نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود ازان می یابم حضرت باستماع این معنی بغایت [illegible]
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی بر داشته فرمودند که ای صاحبه حال [illegible]
که شما را پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر سلطان خواهد زاد بلکه
را که این نقد سپیدم عند الاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او را می برآرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه میفرمودند که بشنیدن این تفسیر و تشریح ازان روز بطوریکه معامله با دیگر

۵۶

شدند چون موضع ورود این قافله دیهه ویران بود بهزار تلاش و تگ و دو از خانه
کشاورزان مقدار ده من کهچری بهم رسید چون دیگ و لورکن هیچ بهم نگشت گرده دو از ده
سبو چهار از خانه کانسکری بمعرض ابتیاع در آمد بنا چاری کهچری مذکور دران طبخ کردیده
اکنون صحنکها کجاست و تابها کو شقر چاهی که بروی یخ بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الا آباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلدهٔ بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنا بر همین درخواست
عزم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنواختند و در مسجد لب سهر حل اقامت انداختند مدت یکماه در انجا مقیم ماندند و قریب ده
پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سرا و چه جهرا تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود را منور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کشیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زود تر ازین شهر رخصت
نشوید که در بت و دیهان باک عبارت از ذکر و فکر است فتوح تمام و قصور بالا کلام
نه داده آنحضرت بلاهیبت بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار و سر حلقه کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود سودی

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بے نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شاخهای اسلام است با اصل موازنه
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازیم و انگاه بجهاد و قتال
پردازیم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی مبرور
عبد الحی را که برای آوردن قبائل مامور بوده حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند و
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید
آنها باغ و عقار و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد
بخدمت آن هردو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود با محتوی باقتباس
سعادت این خیر مآل بحضور اقدس اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوژه جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبه دلمؤ بطلب آن امام همام
بضراعت و التجا تمام فرستادند درین وقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود بشتاب بقافله ملحق کن که اراده سفر کانپور
داریم و اینجانب منت بتقاضای اکثر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی با معاشرت و بعد زندگی

منشد و فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد شد و هفته هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها و غیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متولی
این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب مایان و از خدمت
مایان و ضیافت خود ما را تا معتقد و راز هیچکس هیچ نباید نمود در ایام اقامت آنجناب
مولوی فضل ال کوٹه و جهان آباد مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نموده بقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود بنواختند چون قصبه جهاون از آنجا متصل است و قاضی آن قصبه مع چند اهالی و موالی
بخدمت رسیده و بسلک مریدان منسلک گردیده برای قدوم رنجه فرمودن بکمال سماجت
و الحاحیت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکور گردیده
در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکی از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد اداء نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها مؤلف
این رساله است همراه مراقبه مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آنجناب نشسته
فیوضات بجا داشت و تلاوت کلام مجید باهستگی می نمود می بیند که مشغولی آنجناب نسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روزینه
با آخر رسیده بود و بنده مامور بامشغولی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متحیر و الـ

۵۹

۶۰

بین العالمتین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب بکفر و منکر این بلا شبهه
مبتدع است حاصل کلام بعد و یک مقام از آنجا کوچیده در کجوه تشریف آوردند و اهل
آن قصبه فرو کش گردیدند یکشب آنجا اقامت بود و دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
شهر که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرید گشتند و در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود و قریب مغرب سر بر داشته با صحاب بشارت دادند و بآب زلال شکر ایزد متعال
زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم واسع
الکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد و در اثنای توقف از انجا
کوچیده رسیدیم آنچه درین ضمن نهایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از مهب
عنایت و الطاف نسیم امیدواری بنهال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر دعا بهدف
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را اخوان

خدا نزد ابی ابن کعب تشریف آوردند و ابعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرمود که یا ابی ابن کعب ورا قرآن کن ابی ازان حضرت پرسید که آنحضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خوف
شادی مرگ بود مصرع از گریان کار با دشوار نیست * آمدم بر اصل سوانح و نگارش
حالات فیض سمات آنمعدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند قوافل
اهل دهلی و نواحی آن با قبائل و عشایر بمقدار دوصد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دهلو و نصیرآباد و جایس و غیره مجتمع گردیده
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرداً و وحیداً و اکثری
با قبائل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای ملاعزم معیت داری عرض کردم
که البته میدارم فرداً و وحیداً فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

٦١

قاعاً صفصفا لاتری فیها عوجا ولا امتا چون کف دست مرئی میشود بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین بزاران آب بار بعمق یک گز و دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود اتفاقی از غیب که شخص ابرقی بنیشود دو مرة بعد اولی و کرة بعد اخری ندا
میدهد ببین که این زمین پر رو آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مودی میسازد بمشاهده این معامله غریب و ملاحظه
این واقعه عجیب سراسیمه از خواب برخاستم بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای سلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهر گونه
خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان مسرور و فرحان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار آنروزه و اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بهمچو شمایان اگر همچنین بار بار بیادب و مروت
نکرده شود رجوع براه راست بدایت متعذر و مشکل گردد برو و تهیه سفر کن بحاصل الامر
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بجمعیت چهار صد کس که اکثر از اینها
متاهل بودند از قصبه رای بریلی عبور دریا سی نموده مقدار یکپاس برای تودیع خفته
بیعت اهالی بریلی وغیره مومنان اطراف که بارادة جمع شده بودند متوقف شدند آنوقت در کیسه
خزانه سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
بر آمد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره محترقه

٦٢

مطلقا ممکن نیست ازین هیچ چه آید و ازین کلید این در نگشاید این نقد را مبارکش گرفت کیمیا
که در بیوقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی از مشار الیشان بسپارند که
باهم قسمت کرده بگیرند مولوی صاحب بموجب امر شریف بجا آوردند نگاه کلاه مبارک از
سر برداشته بآغوش نهاده دست بدعا بگشادند و فرمودند که ای کریم کارساز این قدر
مخلوقات را که بجمعیت این کیسه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود را با حضور وجود
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعده از آن باغ بشهر
روانه گردیدند در اثنای راه و سلوک بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده در هر گروهی
سیر و گفتگوی عجیب و مقالات غریب هر گوشه و کناری شنید و در جواب یکی از آنها
دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار این قدر خرج همراه داریم و آن خرج جز دو سه
منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد
گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرج بگویند و در خرچه جای
گفتگوی و بیانست بنده حیران است که درین شب مساکین و فقرا که دانگی بکف ایشان
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید رهروی متوکلی که
منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای بیهوده درایان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا قدم خود را
بدین سفر مبارک میگذارید کریمی که مهمانان عالم را که بخانه دوست و دشمن فرود می آیند
چنانچه سفره انعام و اکرام میگشاید آنچه را و بالاشما بیصبران را که عزم خود بر آنجا نه فیض آشیانه

[illegible]

که یکناگاه دو سوار تیز رفتار از فلک دوار که قریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
از دور هلال آسا نمودار شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین دران باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست و سه کس اشاره بآنطرف کردند
اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر همان سبزه
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
باداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که آنحضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمایند و بمحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق قضیه و مناقشه که فیما بین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبه ایشان بربقه بیعت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
در حق ایشان و دیگر کسان که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان سماجت
نجاحت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعده بآن
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمایند چون آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروض داشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تهیه ضیافت والا
مع تمام قافله شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه ماحضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نهاده فرق عزت بفرقدین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

واجب و لازم است که بطریق
استقبال بخدمت آن حضرت
اقبال هر دو کس [illegible]
هرچه آنحضرت در باره ایشا
ارشاد و [illegible] عمل نمایند
هرچه مرضی شریف باشد ارشاد

[illegible]

شتافتند و بخدمت ایشان عرض داشتند که امروز روز چهارم شکر یخی است امیدوارم که پرده
مهاجرت را مرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مفارقت و
مباینت بالکلیه در نوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب الخافقین در
جواب آنها ارشاد فرمودند میخواهم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن
علیه التحیة من رب ذو المنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب قدیم
این مصالحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع کمال گردد چون حضرت جناب حسن
مجتبی بر این ماجرا اطلاع یافت از غایت ابتهاج و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت
فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی
شریف ایشان داد و بر ایثار ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان
بتحسین و آفرین برکشاد هرگاه که این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن هر دو مستفید این
سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل برخاسته نقد رخصت از سید العابدین حاصل کرده
بخانه خود ها مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته جانب
قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای عشائین
خلقی کثیر که ابر دستعال در دلهای ایشان تخم سعادت ازلی و ودیعت نهاده بود و نهال اعتقاد
ثمره سعادت بار آورده به بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشته
بود که برادر کلان از نهاد و کسان که باستقبال شتافته بودند سفره مهمانی تمام اهل قافله
که مقدار چهار صد کس بوده باشند چندیر روز دویم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

۶۵

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده قریب شام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل بجای
دسهد همه مذکور که از انجا بمکان معز الیه نیم کروه بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند مجانه که هر یک پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا
حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که بهمه کس رسیده باقیمانده برای ناشتا آماده نهادند
هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده
بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈوکڈکی کشتیها رسیدند
شیخ محمد پناه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که بر لب دریای بکمال عجز بود و شور کشتیها را طلب
مینمود ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند
و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بکمال تمنا و آرزو
آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آن موضع بعزم بیعت بمکان نیاز مند از
دو سه روز مکین اند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سکینم حضرت برستن کشتیها حکم کردند
مذکور فرود آمدند و اناث پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهڑی روز که مانده بود تا
قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در ان موضع چبوتره هاے بدعت
که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند مهمارا فراهم نموده از
زبان فیض ترجمان نوعی تقریر در نصایح آویزه گوش کهین و مهین ساختند که از گوشه و
کنار آن مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و همو وقت توبه نصوحا نموده
بخانهای خود رفته بیلها و کلندها آورده استیصال وانهدام دران شب تاریک آن

[illegible]

که بر چنین پیش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو سه شعلها
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینطرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید طعامی
که نیاز خضر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید برای
کسی باشد که از یکموضع بموضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیده بانان بعرض رسانیدند که شعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند مجانها پر از طعام متصل کشتی رسیده و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود بحضور آن بکشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران با برای اخبار قافله شریف بهمراهی حضرت موجود
بود امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را
از ظروف و اوانی ایشان برآورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه منجمله تجاران نیل بود بنازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

قبل از یکسال ازین سفر حج
مع برادران خویش و تبار خود
از زن و مرد بعقد بیعت شریف
مقصود بودند و در انتظار می بودند
قافله شریف می بودند از موضع
...ا بر سطور بالا قافله ... گردید

[illegible]

حال خود نموده از انجا کوچیده در بلده اله آباد بر برو اگهاٹ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
برلب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزل گزیدند و کشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از اعجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
با مرشد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه فقط در طعام صرف میکرد و ساکنین
و فقراء اله آباد روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا میداشتند و از
اطعمه لذیذه میخوردند و حصه می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که در یکی دو خیمه مندرج
بودند و ده دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان چابک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اثر گذرانید و درین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معلی پیوستند
تعداد ایشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ایشان جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر واحد از اهل قافله و ده ده روپیه با قارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرج راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
بوقت چاشت و یکبار بعد از ظهر و همچنین بعد از مغرب بحضور والا حاضر میشد و هر روز

٦٨

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود باین تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هر که چنین بگوید سزا ایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع نباشد چراکه بمفارقت و فوت ادنی مسلمان زمین و آسمان میگرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض الایه نص صریح قطعی است چون جواب با صواب دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید از غایت خجالت پندروز آن راز را پنهان داشتند و آخر بموجب قول مشهور مصرع

یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن ٭٭ این راز مخفی برملا گردید و آن تیره درونان نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از الهآباد نهضت فرموده بطی یکروز چون آب دریا بنهایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ عبداللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت مشرف شده دو سه روز در آنمقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر گذرانیدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنار اقامت آنمقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یکهفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها کشاندند و بیچار گره اقامت گزیدند دو سه روز در آن مقام مانده بطی یکروزه قریب

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل بنارس
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رو داد حضرت برای خود یک بجرا
بجره کرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از درر غرر نصایح ارجمند آویزهٔ گوش ساخته از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل مانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و از انجا به بکسر تشریف آوردند شب باش
شده صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند و چون محله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد و درین اقامت
از مغتنمات مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبد الحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تایب و مجتنب گشته
گوشهٔ عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست بر داشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین مدت بسیر خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بر بهر و چند روز در شهر مونگیر رسیده یکماه روز اقامت گزیدند

۷۰

۷۱

سید عبدالله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع نموده‌اند
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از انجا روانه گشته متصل بلده کلکته برای
طیاری طعام چاشت کشتیها بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی که گل سرسبد امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عمایدِ دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام سر افتخار بفلک دوار رسانیده
معروضه داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم میمنت لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبهٔ احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفخر و مباهی دنیا و آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضه این کمینه بشرف قبول
مشرف گردد زهی طالع این سعادتمند و خهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چراکه عماید
و غیره ساکنین این بلده گروها گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک میرسند
حضرت فرمودند که نه شنیدی بیت بود روشن بر دانش پرستان ٭ که باشد دست دست
پیش دستان ٭ چون پیش دستی کردی گوی مدعا بردی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو
دیگرجا تا مدت قیام این شهر مسکن و ماوی نخواهیم گزید درین اثنا رؤسا و عماید کشتی سوار
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود ها ازان حضرت بکمال
سماجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد موکد
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری پینس بمکان منشی موصوف
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خویش که بکمال

رایارای گفتگوی نبود و از مدعی و مدعاعلیه هرکس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهرگونه بایشان میرسید بعد انقضای هر ماه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض می یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه از آن مرجع فیض طلب میداشت بگشاده پیشانی دامن آرزو ویش اگران
بار میساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این ابهت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نمی بود که مزیدی بران متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید با مورات خانگی که بشخصی سپرده بود
خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و نغمه سرایی زنان پری پیکر مهوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود در او
پخته منقش می بود و شبانه بهمان بلای آفت اندای که بیخ شجره دین و ایمان میکند و ملا
را نگونسار ببد و بیخ می افگند منهمک و مشغول بود و مدام با ندمای خود میگفت که حیف صد حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را که مس محض است با وجود
این اکسیر فیض تاثیر که بجد و جهد الان دستیاب میشود و محروم و ناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عابد و علما و غیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود نگشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجهه و مشافهه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و پرده ناموس
خود را پیش من ندرد و آن ندیم فهیم این مژده را بحضور منشی رسانید بامدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و بربقه بیعت شریفه که عروه
وثقای مراد و بهانی است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود بآهنگ بلند دست آن ارزومند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دائره آن پا بیرون ننهند
بموجب بیت مشهور بیت هرکس که زاندازه نهد پای فراتر * پستی است که پرد لب
بام ندارد * مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
ماوند است متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا متعالی بدرقه این راه و دستگیر این روسیاه
خواهد بود و مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برد * اگر
بر فریدون زد و پیش برد * بعد انجام این کلام سید عالیمقام هر دو دست حق پرست
را برداشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفا راین وعد با هزار ضراعت و
التجا و با نواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاها این دعا را بجلیه

۴۷

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم بتماشای نظاره آیات الله بفحوای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار مشتاقانه در تردد گردیده غنی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل که خالی محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و در خانه بسته بر سریر عیش و نشاط جا کرده حال آن دو کس مصداق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری	یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا	یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین	به تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل دان دگر همچو خار	یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بُده افروخته	ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جانباز و معشوق دلنواز طناز گرم گشت بخریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق آورده با ساتگین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً با آنکه چند دروازه آن مکان بسان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دور نهاده بود انگشت بدهان نشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالا کلام بخوبی نگاه کرده بشناخت شیشه و پیاله و ساتگین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

با آه و زاری و گریه و بیقراری بسر برده و هرچند که متعلقان تفتیش نمودند که باعث این سوگواری و موجب این زیاد و زاری چیست لب بجواب ایشان نگشاد تا آنکه صبح دمید و گوی سر گشته آفتاب [illegible]

بعیت او بود رسیده تمام شب [illegible] وازان جا بخانه دیگر [illegible] آخر شب بوعده بود [illegible] اجازت رخصت داده [illegible] شاهد رعنا گرفته [illegible] گریان و نالان [illegible] زاری و لجاجت و خواری [illegible] واستغفار بکمال [illegible]

۴۷

[illegible]

بعرض تبیان آورد و بعد ازان گفت که بکدام رو که آبروی خویش بخاک مذلت و خواری ریخته
شد دران محفل عالی که محل و مقعد صدق اهل یا انست روآرم آنکس مبادرت نموده در جواب
گفت که اولیاء خدا و پیشوایان راه هدی مطرح انوار نامتناهی و اخص الخواص خلیفهٔ الهی
هستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری بمضمون این رباعی را بدرقهٔ خویش
نموده قدم جسارت برکشا رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بمجرد اصغاء این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس فیض الاحاضر گشت
و بمجرد ورود بروی آن شمایل نورانی لرزان و گریان بپای حضرت افتاد حضرت سرش
برداشته درکنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند و در مدت هفته
و عشره این خبر بهر خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلدهٔ عظیمه تا مدت دو ماه هر روز
قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که درویشان پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون
اجتماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون بر میگشت حضرت
بر دروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را وا کرده بهر گوشه و کنار آن مکان
بدست تابعین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان بآهنگ بلند تلقین میفرمود

۷۵

قافله برای اخذ متاع زاری
ایشان متعین بودند و چون
مسلمانان بنگاله که نکاح اولاد
ایشان که پدر و مادر ایشان
میکنند بطریقه اسلام باشند
و پس بعد هر زنی نا واقف
و مصروف ...

واحوال نکاح از زن و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح با مرد بود و معامله زنان و شوهری
داشت اگر دران محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از احدهما
حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح تلقین فرموده رخصت میدادند
و اگر احضارش ممکن نبودی بتقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی
و میثاق عهود شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در مدت
شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و اخر امر در بلده
عظیم آباد و کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالعین مستفیدین بیعت
گشته بمسکن و ماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ
بلند میگفتند که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشد با من بگوید که رسومات
برادری با وی جاری خواهم داشت و هر نابینای که ازین محل هدایت محروم خود را
خواهد نمود او را ابله دو فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع
خواهم نمود چه شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسیم که بعد از شیوع این سانحه عجیب
گونه هجوم در دائره آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود که خامه بریده زبان از نوشتن
تفصیل این اخبار اگرچه اندکے از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرون است
و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فارغ میشدند تا نماز شام چنان
شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات راقم حروف

نیست چراکه این درویش بعد یک دو سه ماه راهی دیار غریب خواهد گردید ایشان جواب دادند

که آثار این کس تا دامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقهٔ مسلمانان

باهم عهود و مواثیق با ایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که دامن لب خود را باین

نجاست بیالاید جریمانهٔ سنگین بعد گرفتن توبه بدادن طعام حسب حال و مقدرهٔ مسلمانان

اندخینا نچه اهل محله عهد نامها از جمیع توابع و متوطین خویش نویسانیده پیش خود میدارند

حاکم بعد صغا این کلام با ایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد

گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف

البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که

از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال

بعرض شمار رسیده بودند دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات

میرسیدند عدد مهمانان و رفقای بالفین و گاهی متجاوز از ان میگشت هیچگاه احتیاج

طبخ طعام در خانه‌داران زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد

که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای

شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه

هرچه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود شیخ عبد اللطیف

تاجر که در آنمدت برفاقت حضرت بود اکثر حکم برای عطیهٔ سائلین و محتاجین برو شان اجرا

می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین و غیره

۷۷

سلطنت یکی از عمائد بود دیگر در بالا در دولت ... بود و مهاجان و سائر ... که در بلا در اطراف آن شهر ساکن و مقیم بودند و او و سند ... از دو کانش پیدا شده ... سرگرده و پیشوا خود نمیشنفند

الم نشرح از وسعت او مراد
چو دو کمان از باب ... فان کشاد
دری یافته ابیات
فلکرا ... چون ... بفضل از زمین
از بیان ... کرده بالای
از زمین رسیده و بس ارزان
گر گویا زده بالای از آسمان
بنی تجارت و دیدن چنانچه میگفت

ملایک مسبح دران بے شمار	نوازن بباغ بهاران هزار
بتسبیح و تهلیل حمد و ثنا	همه غرق در بحر صدق و صفا
یکے گفت اے تو اثر اندر بیا	به بین سو بسو صنعت کبریا
بحکمش درون رفتم آشفته وار	همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و بمقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل بجواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه ازان بخراج هفت اقلیم می ارزید نشسته است و جمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیه حیرانی و پریشانی سرگردانست و قلم بریده زبان بارقام شمه از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و برخود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز	چو تابنده خورشید در نیمروز
غلط گفتم اعجوبه روزگار	عیان از رخش قدرت کردگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن	بتب لرزه دایم سهیل یمن
دو زلفش بگرد رخش حلقه زن	عیان سنبلستان بگرد سمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه	ملایک ورا ساخته سجده گاه
ستادم چو پیشش ولے با ادب	نهاده دو صد مهر حیرت بلب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش	سلامی نمودم بآن کشت کیش
بخندید و دادم جواب سلام	شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته به تنم باز آمد و طایر هوش و خرد پریده برخ دماغم بکبال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیده ناظر بتماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار
میوه گوناگون چون یار بیار درهم آمیخته متصل آن جوهای سرشار ریعانه شد ابیات

باغی که بروی هشش بهار است | هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان | هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان | چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن | با هم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان | سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیکر
و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب
بگشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است دار القرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که
در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فجار هستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در امان
دار اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی
و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت
توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلام بیا

ابیات

گاه چون غنچه خندان بنشینم
گاه چون بلبل نوازن زار زار
گاه دم و گریان و پریشان بنشینم
گاه از افغان زنش خونین
تازه و گریان و خندان بنشینم
از خوشی های چو گلزار بهار
گاه با مجنون سبو گریبان بنشینم
گاه با مجنون بیابان بنشینم

احبای فیض لطف ذوالجلال
احبای هادی از ضلال
احبای سید احمد رجب
احبای فیض ام رجب
احبای ارشد دنیا و دین
احبای فضل رب العالمین
ذره شد خورشید پیش حق با امتیاز
سنگ بود و گشت لعل بی‌بها

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک صاحب
ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از و بسواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص
روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصه چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محفل
خیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گذرانید و بے اختیار بپایه آن زبدة الاصفیا افتاد
و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده سر
او را در آغوش مرحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادت مند قصه خواب سراسر
صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان
بعرض تشریح و تبیان در آورد و بعد از ان متکلم بکلمه شهادت گردیده در جرگه اسلامیان
و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام
ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین و
ختان را طلبیداشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در
زمره مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت
انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بعد
دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود ناری طرفه نورانی شده	صدر آرای مسلمانی شده
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

[illegible]

در گنگا ساگر جریان نموده روز سوم بمقدار یکپاس روز بر آمده در بحر زخار در بهری که مشهور بگبیلا کاچهی است داخل گردید و واقعه عجیبه حادثه غریبه رو داده حکایت منظومه

در اینجا یکی قصه آمد بیاد / گرز و کبر و نخوت رود سر بباد
حکایت عجیب است یا ان هوشدار / بگفتار من سر بسر گوشدار
که بشگفت آن سید پاک کیش / دو سه بار بشنیدم از گوش خویش
که من چون ز مسکن ببستم کمر / پی حج و عمره ز بهر سفر
سوی مشرق ملک هندوستان / بکشتی بر انهار گشتم روان
چو یکسر ز انهار کردم گذار / در اگشت چون بحر اعظم دو چار
بآن صورت معنوی شد پدید / بهیبت که هوشش از سر من پرید
بجاه و جلال و برعب کمال / که از وصف او ناطقه اند لال
بمن گفت با من جسارت مساز / که تو صعوه هستی و من مثل باز
منم آنکه فرعونیان را هلاک / نموده یم بی بیم و بیخوف و باک
هزاران سفاین بهر سال و ماه / ندانی که چون می نمایم تباه
ندانی محیطم بگرد زمین / منم دائره نقطه وارش ببین
چرا سیر گردیدی از جان خویش / ز زخمم چه دانی تو در جان خویش
ز جان خود امروز سیر آمدی / که پیشم بدینسان دلیر آمدی
بجانت اگر نیستت بیم و باک / چرا سهل جان را نمائی هلاک

۸۱

[illegible]

زمن آن جسارت که کردم مجو ⁂ بیامرزم از لطف ای نیک خو
علی بعد ازین بنه زبانرا بکام ⁂ که کردیم ختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت بنوعی لنگر برداشته و پردها گذاشته مرکب را سر دادند و آنحضرت جمیع اهل مراکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع مراکب بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کالی کوت که منجمله جزایر ملیبار است لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده در کالی کوت فرو کش گشتند احوال ملیبار چگوییم و چه نویسیم که معاملات و رسمیات آن مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان درین صفحه قرطاس می نگارم چون آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط در انتقام طاری و ساریست و از برودت و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده هنود آن مقام چه زن و چه مرد همه عریان میباشند حتی که دختران ناکتخدا تاری ازجامه نبوده ندارند و برهنه محض میگردند و با پدر و برادر و مادر خود در دوکانهای و محفلهای خویش می نشینند و در سیر محلات و بازار گشاده

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بخانه زن خود میرود و
چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی براکبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته
شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میسازد قاضی ازوی می پرسد که تو بعد یکدو روز
جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرچ ایام عدت اینک
بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرچ دو نیم سال بوی
بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال
نخواهی آمد بهر گونه بوی طلاق معلقه خواهد افتاد و چون آن بندر مهبط جهازهای
چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرچ صد دو صد
روپیه زن صاحب جمال الغرض آورده تا مدتی که جهاز ایشان برکنار آن
دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه
میشود زری که بروی لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث
در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی
میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند همین جهت
است که ایشانرا پلاسگو مینامند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و زینت
مسجدی که در و حوض نباشد و فروش مکلف و فانوسهای زجاجی
و قندیلهای شفاف با نواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و
اگر احیاناً در ان مسجد مسافری فرو کش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

۸۳

بار می آرد و تا چهار پنج سال میماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است یک درخت شگوفه وارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه هایش تمامی و بکمالیت رسیده مالک خود را بهره خوردار میسازد و برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یادآور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل متراکم
متصل آن بلده است فراخی هیزم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا نهال
میباشند در انجاست بعده و سه روز کیده و سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات هیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار بسیار
و فراوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلاً و مطلقاً فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار رواهی نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد بعد از ان بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریای شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از انجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل که ارتفاع آن از جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان پاستانی زنجیری عظیم

٩٤

بچسپند تمام خویش بکشند القصه از کناره سنگلدیپ انتهاض نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت صبح قلعه لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب بگماشتند میگفتند
که شبحی بطور کوه سرخ در هوای دریای بنظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین قلعه لنکا است و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی
پنهان میگردد و معلمان عربی این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را که بمحاذات
لنکا تا کنار دریا دراز و مطول نمودار میشود نزد هنود ان مشهور به بلام ... وقت
مقابله راون بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه هنود دانست و هر کس از شما
امروز وقت شب یاد آلهی و تسبیح و تهلیل نا متناهی و استغفار از جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشا این حزب البحر کو
را امشب سه بار بخوانند و میفرمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تقابل با این
گروه قلیل میدارند اینک گوی و اینک میدان و دران شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدار می بودند و مانند پاسبانان دور و سیرگاه بالا وگاه زیر مرة بعد آخری کرة
بعد اولی در تمام جهاز میفرمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هر گاهیکه روز روشن شد
ناخدا چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس سماع مولود شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصاید مولود به شرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از
جهاز دیگر که در سلک قافله ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمده و حال

٨٥

گردید چون متصل بآن انگاره شتاب رسید بعنایت الهی از سر متوقل برخاست و جانب انگلا
روانه گشت و جهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطه این جزیره یمیناً و شمالاً و شرقاً و غرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود و ساکنین آنمکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیباد رینجا
نمود بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسه آنمکان را زنده میدارند و زلو بزرگ بسان
خرطوم فیل بسیار بنظر می آید لیکن در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذا می
دهد و سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در انجا میروید آنرا بریده و نرم
ساخته ریسمان طیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز اینجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوایج انسانی میفروشند مرکب ما یکشب اتفاق مبیت
بکناره آن جزیره افتاد صبحدم از انجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود مقدار یکپاس در ینجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری از ینجا میخیزد بنظر در آمده و بحر هند
از ینجا با آخر انجامید و از جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود و چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد دوازده روز در بندر عدن رسیدیم و از کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعه عجیب در ینجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست - حکایت عدن

متصل ساحل آمد و آرمید		کشتی سید بعدن چون رسید

گفت پی ما دو سه اشتر بیار | تا همه گردیم بر آنها سوار
گفت که جای شتران زین محل | هست بسی دور ورا از جبل
گر بردم قوت پایم کجاست | هر قدم زین دم بدم اژدهاست
چونکه شنیدند رفیقان چنین | هر همه گشتند نهایت حزین
مضطرب و گریه کنان زار زار | جمله بگفتند از آن غمگسار
دست برون آر که وقت دعاست | غیر دعای تو پناهم کجاست
گفت پناه من و تان داورست | آنکه بهر حال مرا یاورست
او همه می بیند و داند مرا | هر چه ضروریست رساند مرا
لیک بخواندند درین اضطرار | سبع مثانی همه کس هفت بار
کس عدد خود نه بپایان رساند | کامده یک مژده ده و دُر فشاند
گفت نگه کن تو به پایان کوه | چار شتر با همه فر و شکوه
باد و شتربان بگفتشان مهار | این طرف آیند هلا هوشدار
چشم خود آنسو همه می دوختند | شمع طرب یک بیک افروختند
چونکه رسیدند همه اشتران | کرد تفحص یکی از ساربان
کین شتران گر بکرایه دهی | منت و احسان بسر ما نهی
گفت یکی بهر کرایه دهم | منت و احسان زچه رو بر نهم
یافتم آن اشتر و گشتم سوار | خرم و خندان چو گل نوبهار

حاکم آن شهر و مغبچان او
جمله بگفتند که این ماجرا
رفته ز افضال خدا بر شما
بر سرتان این مدد غیب بود
کز کرم حق بشمار و نمود

سنت احمد شده از وی مستقیم	بدعت از وی شد بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	ٹونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارت
مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حال عقد مشاجرات و معاملات
کامل بیدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز
باشتیاق گوشت کباب وار میوختند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر
اقامت فرمودند و هر دو وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان
کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد
و چون سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن صنفار که منجمله ملک حضرموت است
بود و ندو حضرموت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض
پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه
ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت
فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت صنفار
فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلب داشته یک حویلی که متصل درگاه شاذلی
بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجیب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی
که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلا مطلقا پروا نمیدارند خصوصا وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد و بالغ بدانها باید گریه هم
و پاک مبادرت بنمایند چون جناب سید المجاهدین تا یکهفته این معامله از اهل شهر معاینه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عصر رسیده استغاثه ازین
امر شنیعه که از اهل مخانه صدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
چنان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که سامعان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته ما حرام میدانیم اما حکم ما درین شهر با متناع این امر نافذ
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دوله که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل بتوجه جناب مستطاب گردد و عرض که هر جا
کس و رکچهری حاکم شهر رسید قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالیجناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و درباب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرفهم عرض صدا رند
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر مرسوم است امتناع آن از من متعذر است
از بلوای عامیان میترسم هرگونه بپاس خاطر حضرت که مهمان عزیز مایند اینقدر در رد در
اجرای آن قصور نخواهیم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند با مدادان برآیفای وعده
خود قاضی و کوتوال را طلب داشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شهر بگردانند که احدی
تا قیام قافله هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس هنگام

٨٩

سید المجاهدین عرض نمود که جناب امام قافله خود را طلب داشته مامور فرمایند که غسل نموده احرام

عمده بند ابیات مولف

وقت احرام است هان هشیار شو | بنده خسپی زود تر بیدار شو
عزم بیت الله اگر باشد ترا | مرده شو و آنگه کفن پوش و بیا
از همه لذات نفسانی گذر | شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
دور کن از خویش اخلاق دنی | چون حسد چون بغض و چون کبر و منی
خشم و شهوت را ز خود کن بر طرف | تا رضای حق ترا آید بکف
غسل کن احرام پوش و لب گشا | نعرهٔ لبیک زن مرد خدا
نعرهٔ لبیک از بانگ بلند | هست ایزد را درین هنگام پسند
بانگ لبیک از لب احرامیان | هست بر شیطان چو شمشیر و سنان
در صباح و در مسای سرفراز | همچنین چون فارغ آیی از نماز
همچنین وقت لقای دوستان | نعرهٔ لبیک زن ای دلستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بر صحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارتست از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت نشسته هر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گلریز گشتند که بلبلان افلاک بترانهٔ تحسین و آفرین لبریز گردیدند بعده اسپ بکنیای عجز و نیاز در فضای بیداری از زاری و انکساری که اقصی الغایت خاکساری بود جولان

راهی گردیدند و بوقت صبح در قریه جده فرود کش گردیدند تمام روز در انجا مقیم ماندیم تمام
کاهان برمحمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی
الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الایة در سوره فتحا وارد
شده رسیده در انجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برای آمرزش جمیع
قافله بکمال ابتهاج وتضرع وخشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز از انجا
روانه شده بوقت نماز ضحی داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بمجرد
رویت کعبه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما عجب گونه حالت برمشتاقان جمال با کمال آن
بیت ذوالجلال طاری وساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار وشمه
نمونه از خروار جگر چاک وقاصر است حاصل قصه بپای آن مقام ذی الاحترام تا وصه
دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هرکس از روی دل میخواست دعا ازکثرت
بکا وزاری وابتهال وبیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام هرگونه
کرده آمین آمین میگفتند وگوهر مضمون این ابیات بآب دیده می سفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه زخوانش بچشیدم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه مهمان وخدا میزبان
سفره نعمت پی ما برگشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

91

و در وقت نماز ظهر اول بمقام ابراهیم علیه السلام ادا کرده از مسجد الحرام از راه باب الصفا بیرون شده در فضا صفا و مروه داخل گردیدیم و بوقت ... صفا ... مروه ...

بمقام حلق که عبارت از ...

سرتراشی است و بعضی تقصیر که عبارت از کم کردن موبهاست سودی ساخته از احرام عمره بیرون شدیم و هر کس هر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام مع آن امام امیر حاج عالیمقام رسیده باهم نشستیم و مبارکبادی بایکدیگر میرسانیدیم چون مطوف با اشاره امام همام چند مساکن بطریق اکترا قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان هر کس که لیاقت آنمکان داشت مسکن و ماوای خود ساخت تاریخ وصول کرامت شمول قافله در بیت الحرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت از هجرت خیر البشر علیه التحیه من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک براوج چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید بمجرد رویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک از رشک و حسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم امید بر تزئین آنمکان چشم سپید دوخت قطعه

آسمان میگفت امین کاش می بودم زمین	تا که در وی بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک باهم گفتگو میداشتند	کاش چون مردم خدا میساختی در وی مکین
بر سر دکان چه قناد چون هجوم مگس	یا که هجوم لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گه از مغرب گه از سوی جنوب	گاهی از طرف شمال آیند در وی مسلمین
نعره انا سمعنا قد اطعنا از زبان	خلق عالم میرسد در وی ز اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از هر او شد سنگسار	ابرهه یکبار زو گردید با نکبت قرین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد

حکایت

آمد اسمعیل مولانا شهید / همره سید چو در مکه رسید
حج عمره کرد جانش آرام یافت / صید مقصد یک بیک در دام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد / طاقتش شد طاق و بس ناچار شد
در کسوف آمد چو آن بدر منیر / چاره کردندش طبیبان کثیر
جملگی تدبیرها انگیختند / از هزر صد رنگ رنگین ریختند
آن معاجین و سفوف و آن شرابها / بود در حقش بسان زهر ناب
از حیاتش چونکه مایوس آمدند / جمله یاران دست افسوس آمدند
بود مولانا شهید ارجمند / روز و شب در خدمت او پابند
شب نخفتی روز ناسودی همین / همچو ماه از غم بفرسودی همین
بود آن ستوره مخدومه / از نعیم سید مخدومه
داشتی از بیعتش انکارها / مینمود این گل بچشمش خارها
نوش بود آن نیش می پنداشتی / نور بود آن نار می انگاشتی
بارها زو گفت مولانا شهید / نادر این طرفه خوان از حق رسید
خیز بیعت کن بخور نعمای او / هر که نخورد آه بر روی وای او
تیره گشتی مادرش چون این کلام / گوش کردی زان شهید نیکنام
باز گفتی کای پسر زینسان مگو / کس غلام خود نسازد پیشرو

[illegible]

دید خواب و هم بیدار و هم [illegible]
دید یکشب آن قیامت را بخواب
کین زمین گرم است چون تابه ز تاب
آفتاب آمد به یک نیزه فراز

[illegible]

هر که افتد کام رانش میکند | جانب مقصد روانش میکند
اندران افتادگی از دور دید | سایه گو یا که اعمی نور دید
طرفه سایه آمد از دورش نظر | سایه نی همسایهٔ نور البصر
اندران سایه خلایق بیشمار | خورم و خندان چو باغ اندر بهار
هر یکی سیراب از ماء معین | با اخلا و احبا همنشین
هر یکی با یار خود در اختلاط | گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط
خواب بین از رهروی پرسید حال | چیست این سایه بگوای خوش خصال
حال ظل مستظل را باز گو | کیستند این قوم ای فرخ نکو
گفت این جمله گروه احمدیست | سایه شان ظل فیض سرمدیست
تو از ایشان شو که تا زیشان شوی | دور کن انکار تا از ایشان شوی
چون شنید این گفتگو از خواب جست | زنگ انکار از دل خود پاک شست
گفت ز اسمعیل سید را بسیار | تا از و بیعت نمایم آشکار
سید آمد کرد بیعت شادکام | شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید با ام القری آرمید | ز بلغار یک قافله در رسید
دران سه صد و چند بودند مرد | همه دین پژوهان و صحرا نورد
از انجمله بودند کشته فقیه | صبیح و ملیح و جسیم و وجیه

این ابیات بگوش قاضی و دانی رسانید ابیات

هلال عید قربان بر فلک بنگر نمایان شد — فلک گوئی چو گوی آمد هلالش طرفه چوگان شد
تو گوئی ناخن تقدیر بهر حل مشکلها — پدیدار آمد و زان مشکلات خلق آسان شد
مبارک باد بر آنکس که در بیت الحرام امشب — رسید او از پس یک هفته بهر حج به پایان شد
تو در عرفات شو میدان محشر را تماشا کن — که یک عالم رسید و بر گناه خویش گریان شد
ندای فاستجبنا میرسد در گوش اهل دل — چو خلقی را برحم ز بهر اخلاص گویان شد
ز زمزم تیر لبیک آنزمان که حاجیان آنجا — گر نیران فی یلعون هر زبان قرآن خوان شد
ز فیض سید احمد ای علی آخر رسیدستی — در آنجا مقصد دل یافتی کارت بسامان شد

95

روز هشتم ذیحجه که یوم الترویه اش گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان روم خلد الله ملکه و سلطانه با قافله شام و مصر در روم آمده بود و بکمال فصاحت و بلاغت بر منبر مسجد الحرام بحضور خلایق که قریب یک لک آدم در آنجا جمع شده بودند مشتمل بر مناسک حج خوانده آویزه گوش خاص و عام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه وغیره بیوت خود را مقفل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نائب سلطانست نموده که دمه روانه منا شدند کسی وقت مغرب و کسی بعد آن در ان شهر که راست بهر منزل ساختند و منا شهریست حلو و مشحون از عمارات عالیه و اسواق متعالیه که در وسط آن شهر مسجد خیف که بسیار کبیر و وسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده و در میان مسجد گنبدیست که در صحن آن برپاست که مصلای پیغمبر است صلی الله علیه

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الآیة اکثر مفسرین نقل
آن برین کرده والا شکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکور
بخوبی چسپان باشد والا نزول آن تمام بجناب سرور کائنات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحدم
بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد
نمره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجتمع گشته نماز
جماعت ظهر و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حاج است
بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر بمقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته
در ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردیده دو سه
رومال کلان هر دو سه کس نیز تا بمقدار گردا گرد ش گرفته چون لبیک میگفت نیزها
و رومالها را جنبش میدادند تا خلایق ببینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره
لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم
ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات
حاضرین میدیدند ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود او فتاده یکی بر کرده ماتم می نمودی	یکی از چشم طوفان برگشاده یکی برگفته جوی خون گشودی

٩٦

برای خود و حاضرین و غائبین که بایشان دست ارادة داده بود مودی فرمودند
ویکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
که تا سائر ادعیه علم این دعا تا فوق السما مرتفع ساختند که ایخدا این بندهٔ عاجز مستمند
با قافلهٔ نیازمندان که بمحض افضال بیهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی و ریا مفتخر
و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینها را بر بنا ملقب بلقب حاجی
نسازد و در عرصات قیامت اینها را جز تو کسی ننوازد بیست و چند سال برین
ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردیده
امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب از ناقه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگری
رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام هم میگویند
و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بهمه شب تاریک و در انتظام مجمع
گشته نماز مغربین ادا ساخته و بستر را خوده آرمیدند و چون صبح صادق دمید
همه از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد خدای ذو الجلال
و نعت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
بسط تمام و غیره مناسک بیان فرمودند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه
منا گشتند و خواص و اهل علم بعد استماع خطبه بگرای آنطرف گردیدند و منا از [illegible]
شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

97

حاصل کلام روز چهاردهم از شهر ذیحجة الحرام از [illegible] ... بمکه معظمه رسیده ... خود حقی آرمیدیم ... یازدهم شهر مذکور بسعادت عمره ... حضرت ایشان مستفید گردیدیم [illegible]

لا اله الا الله الا الله فراغ کلی یافته بگلگشت چمنستان یکی دو دم که محمد رسول الله سیت
عازم گردیده به ترانهٔ این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه و نعت سرکاینات

ای ساربان محمل بکش بر اشتران باد پا
آهنگ عشرت ساز کن در راه شادی باز نه

وانگه بیا و بران در راه حجازی لب برگشا
جانم بعیش انباز کن رحمی بکن بلطف نما

بی حقد و کینه میروم سوی مدینه میروم
بهر سکینه می روم سوی مزار مصطفا

آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مرسلان
بر روی فدا روح روان محبوب و مطلوب خدا

از والضحی تاج سر انگشت او شق شد قمر
اسری است او را یک سفر عرش مجیدش متکا

آن رحمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین
یک خادمش روح الامین دیگر بلال پارسا

تا نقشبند کاف و نون بسته انفس از عدم فزون
چون او نه بسته تا کنون بر صفحهٔ هر دو سرا

ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم
وی مفخر اهل حرم ای معدن صدق و صفا

چون در جهاد آو نجتی بس خون کافر ریختی
بیها بخاک آمیختی خوش داده داد غزا

کسری و قیصر با حشم رفتند در قعر عدم
گبران و ترسا یک قلم خفتند بر خاک فنا

علم نبی حق آموختی زان شمع دین افروختی
کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اهل ریا

دین تو شد حصن الحصین دار الامان مؤمنین
نکبت بر کافرین ای شافع یوم الجزا

تسلیم حق بر جان تو بر جمله یاران تو
بر آل ذو الاحسان تو ای مقتدای اصفیا

بر اصحابت کو از جهان برده اند شرک از هر کران
زو هم سنت شد عیان شیخ الشیوخ الاتقیا

زو هیچ بدعت کنده شد بس در جحیم افکنده شد
عالم از و آگنده شد از پیروی مصطفا

[illegible]

وادی شهرت دارد کرده شده و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار سر معلی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملك العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر رویم در محاق بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی بخورانی
عنایت فرمایید هم از الطاف کریمانه خود بنما انگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خوانده
ثوابش بروح مطهرش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق
دو دانا بر حق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده طرفه تر آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود بحیرت افتادم و یکی ازان هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا | میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس | بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین | رفته چندین قرنهای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم | مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد ازان مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
چون بمقام جحفه فرودکش گردیدیم نصفه روز بخیریت تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافله

ما از تنزلات این بلاد که در آن
مبتلا بود دیدیم حضرت صلی
الله علیه وسلم بود پیدا آنحضرت
با الحاح تمام و زاری بالا کلام
بدرگاه ملک العلام مسئلت نمودند
که خداوند بفضل عمیم خویش
وبای مدینه را در جحفه که مقام
[illegible]

اطراف وادی که بجرا مشغول بودند برای احمال اثقال مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسب و دشنام نوبت رسید بر اینهم اکتفا نموده بکشتی و مشتبازی انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند هیچ اثری پدید از نگشت تا که جمیع حمالان نعتتاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینهٔ اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار که یاد از وادی قیامت میداد در عجب حیص و بیص گرفتار گردیدند و طفلان و زنان بمشاهدهٔ اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینهٔ اینحالت پر ملالت چند فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند و میر قافله حمالانرا بصدا ایبت که از استماع آن زهرهٔ شیر می ترقید پیش خود طلبیدند بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هر چه فرمائی برآنم حضرت فرمودند که صحاب خود را از سنگباری ممتنع ساز میر حمال حسب الامر کاربند شده همه کس را آواز داده نزد خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سر حمال و آنحضرت همه را نزد خود طلبداشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک یک را بکنار گرفتند و از آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین سخن آشتی و مطائبه باهم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مثنوی

100

تنها رو را حال چه خواهد بود **بیت** هر که درین راه به تنها رود به خوار شود گونه به تنها
رود چه اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و اعراب هستند از هر دو رئیس یکی از تنها
او دیه در نیم راه برکوهی فیع و منیع که موسوم بسعد است سکونت و قیام میداشت و در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
مسالت رخصت نمود آنحضرت یک جوال برنج و یک تهان پارچه و پنجره دال بطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده مرخص ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله میخلید به نسیم افضال آلهی مندفع گشت بعد قطع دو سه منازل در
صفرای وادی رسیدند و بزیارت قدوه عاشقان محمدی و سر حلقه محبت سرایان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس رابعة النهار
مشهور و معروف است فایز گشتند و نیز بمزار فایض الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
درینجا انتقال کردند نقد مراد اہل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اصلی
نمیدارد و قبر ابو ذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
نواص عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

قرة مشاهده سید نبوی برا العین
بشاشیده و درآید نوای شادی
و صدای مبارکبادی بگوش
یکدیگر رسانیدند و بعد از مقصود

رهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر — از سر نور چشم صد طوفان اشک آید بدر

قبه کز نقش عرش معلی دائما — خوی خجلت ریزد و گوید فذا انعم المقر

قبه او بیضهٔ تقدیر حق وان گاه اندر آن — مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر

روز محشر زان برون آید کشاید بالها — ز آفتاب حشر برما سایبان سازد ز پر

توبه کردم صاف میگویم گذشتم زین هوس — هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر

سید عالم محمد مصطفی خیر الوری — شمس چرخ اصطفا و گوهر یا نزار ابر

والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان — معنی واللیل گیسوی سیاهش را نگر

از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته — تاجی از انا فتحنا در فشان دارد بسر

دوستانش را تو یابی خرم و خندان بحشر — دشمنانش را سرنگون بینی روان سوی سقر

صل رب دائما ابدا علی هذا النبی — سال و ماه و روز و شب لی مر بهر شام و سحر

میرود اینک علی با کاروان احمدی — تا شود از سود و سودای زیارت بهره ور

بچون بهجه مرضیه دور دوار و خمیر مایه چرخ نا هنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون آنجماعه را بعیش و کامرانی مصروف بیند بسنگباری تفرقه مرجوم و از عیش و نشاط محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بدینمنوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از انجا مدینه منوره بود فرود آمدند و تمام روز بخیریت گذشت روز دیگر از انجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شده و هریک بسان گل خندان و چون بلبل غزلخوان بودند و طبیعت سر حلقه قافلان اعنی جناب افا ضلت

[illegible]

تفضلی را منتظر می باشد و ران حالت پر ملالت امیر جمالان این قافله با رئیس آن گروه شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و مودت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دو چار شده یکدیگر را بشناختند و نزد وی پیش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشتند و گفتند که زینهار ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک و پوشاک از قسم مال و اسباب هیچ نیست دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود اینها را ایمن داده اینطرف فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت و مرام هیچون منت و احسان خویش باید پنداشت مثنوی

پس از پی قافله مغربی است — پر از گوهر و در همه مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب — ولی مشرقش دان پر از زر ناب
همه ناقه اش حامله از زر است — همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید — از آن دست بردار شد آن پلید
روان رفت تا که بکوه بلند — بانگ کرد یکی بانگ زد آن نژند
از آن بانگ آن جمله جمع آمدند — چو پروانها گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات — علیه السلام و علیه الصلوة
هم از برکت آنکه همنام اوست — رضا جوی ایزدی کام اوست

[illegible]

۱۰۳

[illegible]

قطعه

[illegible]

السلام ای باعث بود و نبود
السلام ای منبع صدق و صفا
السلام ای آفتاب مصطفی
السلام ای قاصد قوم بلی
السلام ای شاهد رب الجلیل
السلام ای ساکن خلد برین
السلام ای زینت عرش برین
السلام ای نور رب کبریا
السلام ای شمع بزم کبریا

طرفه آن تشنگی که سیرابیم	تو ز لطف و کرم بفرمائی
ای علی شهر دوست نزدیک است	چون نگردی درو تماشائی

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رو نمود بفضله تعالی از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی درانمقام برای قضای بعضی حوایج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضے ازان بخواب و بعضے در غسل و تبدیل جامه بسر شد و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش وا شد داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و بعدادای نماز اشراق رو بروی مواجه اقدس استاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاهد مقصود بکنار گرفتیم و گفتیم سلام فی نعت خیر الانام

السلام ای نور رب العالمین	السلام اے مہبط روح الامین
السلام ای صدر بدر دو جہان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مرسلان	السلام اے قبله صاحبدلان
السلام ای رویتو شمس الضحی	السلام ای مویتو لیل الدجی
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات و نار
السلام اے مصطفی ای مجتبی	السلام ای مقتدای اہتدا
السلام اے سید عالی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

السلام ای دست تو دریا بجود
السلام ای ماحی کفر و فساد
السلام ای سرور خیر العباد
السلام ای ناظم اقلیم دین
السلام ای وارث خلد برین
السلام ای سرو باغ سروری

۱۰۴

السلام ای حجت پیغمبری
السلام ای پیشوای متقین
السلام ای پیشوای دنیا و دین
السلام ای عالم علم خدا
السلام ای ... رنج
السلام ای شافع ...
السلام ای ...
السلام ای ...

[illegible]

ای شفیع المذنبین دستم بگیر — یک سلام از بندهٔ خود در پذیر
یا رجاء المرتجی کارم بساز — باب لطف خود برویم کن فراز
یا امام الانبیا بهر خدا — وا رهان ما را از آفات و بلا
یا رسول الله بفریادم برس — بیکسم جز تو ندارم هیچکس
در پذیر ای شاه دین زین مستهام — صد درود و صد نیاز و صد سلام
هم بتو بر آل و اصحاب تو هم — بر هواداران و احباب تو هم
خاصه بر آن منبع فضل و وقار — صدر دین صدیق اکبر یار غار
آنکه صدق و فضل احسان کار اوست — ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
هم بروح آن امام العادلین — قطب حق فاروق اعظم شاه دین
هم بر آن سرچشمهٔ حلم و وفا — شاه ذی النورین عثمان باصفا
هم بر آن خورشید چرخ اهتدا — آن علی مرتضی شیر خدا
هم بر آن دو گوهر گوش قبول — یعنی آن حسنین ابنا بتول
هم بر آن شش کس که از ده باقی اند — آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند
هم بر ازواج و بنات تو تمام — هم بر اولاد تو ای عالی مقام
خاصه بر ارواح آن اقطاب دین — کاول ایشانست زین العابدین
بعد از آن بر باقر بحر کمال — بعد از آن بر صادق فرخنده حال
بعد از آن بر کاظم نیکو سیر — بعد از آن بر موسی والا گهر

آمد بحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیانا بعضی اشخاص خواص را
با خود باین کرامت اختصاص می بخشیدند چند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بنده
بملاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند دو درعه مفاصله و همین قدر
تفاوت پایانی داشت دیکنوع بالا نشستن میشد گو که حجاب بود قبول ننمود و بعد
بست و پنجم رز لشکر سرما بر سرما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما
را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
بهیچ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار دقاقم و سمور آرمیدند برهنه تنان
جر باد اره چشم بر آفتاب دوختند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
که کلهم اجمعون هیچ رخت سرمائی نداشتند دست پاچه شدند و حیران و بحر و نقدان شاید
مهر که شام گاهان بی مهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الواب افسردگی بروی
عالمیان باز در سموم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باعتقا انباز **مثنوی**

جهان افسرده چون طبع لئیمان | هوا شد اشک ریزان چون یتیمان
فلک با مهر بی‌مهری همی کرد | شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما | غلط در لرزه بود از چنگ سرما
ز دست دستبرد برد بی قیل | غزیدی شمع در دامان قندیل
هوا میکرد چون کافور باری | جهان شد سرد از کافور خواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد | بهار آخر شد و فصل خزان شد

[illegible]

چرخ کج رفتار صد مکر و دغا دارد نهان
تا نهد زان داغها بر سینه‌های عاشقان

مهر و کرمش سر بسر قهر است از وی الحذر
شربت شیرین او زهر است از وی الامان

گاه یوسف را ز آغوش پدر دور افگند
گر زلیخا را بوصل او نماید شادمان

اتفاقاً یک دو کس گر زد وصلی یافتند
مهرهای شان بششدر افگند او بیگمان

یک دو کس را گر دمی شادان بخرم یافته
سنگهای درد و غم بارد بران از بهر آن

چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
سر نهاد ستم بتقدیر خداوند جهان

ای علی برخیز با احمد بسوی مکه رو
هان درودی خوان بتودیع رسول انس و جان

اکنون وقت آن رسید که قصیده نعتیه که نوکر ریزه خامه مولف این نامه کرامت شمامه است آویزه گوش مستمعان ساخته مسرور و محظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر زواهر تحسین از هر گوشه دامن دامن بربایم ابیات نظم

نگرفت ملک دلم شاه غم آبادانی
بفوج بی سر و سامانی و پریشانی

متاع صبر و شکیبم ازو بغارت رفت
چو از سموم خزانی بهار بستانی

ز خار خار حوادث چون گل تمام مجروحم
چو غنچه خون جگر میخوریم پنهانی

بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم
هزار مرثیها موقع غزل‌خوانی

تمام سوده الماس میشود هیهات
اگر بدیده کشم سرمه صفاهانی

ز رشک دیده من کان و زنگ گریه ازوست
فگند خاک بسر معدن بدخشانی

ز سوزش تو من ای ناله سخت حیرانم
که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

۱۰۷

خدیو کون و مکان خواجهٔ زمین و زمان / محمد عربی فخر انسی و جانی
جلیس خم و فی و انیس او ادنی / کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی
گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم / حلاوت ثمرات ریاض رحمانی
طراز خاتم او خاتم النبیین است / که ثبت است بنقش رهای یزدانی
باصل اول و در فرع از همه آخر / چه اوست که ممکن نباشدش ثانی
بر انبیا و رسل ذات او بود افضل / چو بر جمیع انواع نوع انسانی
تمام کون و مکان ذات تو بود در وی / جهان چو دیدهٔ مردم بود تو انسانی
شود جحیم و سقر رشک باغ ابراهیم / لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی
دم ظهور تو گشتند سرنگون اصنام / برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی
شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر / ز شش جهات جهان چون صلیب ترسانی
ز آب صافی دین پاک کرد یکباره / تمام روی زمین را ز لوث اوثانی
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد / چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی
بکوره ماهی و در قعر چه سمندر را / همیشه عدل تو می پرورد بآسانی
مساز عزم سوی قصر جاهش ای فکرم / ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی
مبرهن است و یقین این سخن که میدانم / شوند نه فلک از زینه‌اش تو دامانی
قلم چو شعلهٔ طور و دوات آبحیات / شود کسیکه بمدحش کند درافشانی
ز جود بخشش او رشک می برند مدام / بحار و معدن و دهر و سحاب نیسانی

ز دست رفتم اگر دست من نمیگیری
بحق عظمت آن ذو الجلال والاکرام
بانبیا و رسل آنکه محو فرمودند
بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر
بشاه حیدر کرار و قاتل کفار
بآن دو گوهر یکتا که از پی شان
بآب دیده خیر النسا که چشمانش
که سازد از کرمت جمله مقصدم حاصل
همیشه تا بچمن بلبلان بفصل بهار
چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار

خدائی را بکن ای ناخدا نگهبانی
که داشت ملک رسالت بنام تا ارزانی
ز لوح کون و مکان حرف کفر و طغیانی
بحکم جامع آیاتهای فرقانی
که یافت رونق از و کشور مسلمانی
مدام روح امین کرد مهد جنبانی
نشد ندا از غم هجر تو رشک عمانی
منه بسینه من داغ یاس و حرمانی
بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی
بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد از رویت این رویا حضرت در عرض سه روز تجهیز سفر و تهیه اسباب احتیاج ضروری
نموده بیست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ و بسیج قافله فرمودند و در منزل ذو الحلیفه
که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیتوتت نموده احرام عمره بسته
بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند انصرام
این احرام بر جحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام
باقیماندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل ... و یکمقام در بلد الامین بیت الله
العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خود ها سکونت گزیدند و مضمون کرامت

١٠٩

بیاز مندی از بیعت سر بلندی
نشاطش اندوخته و باشاد شدند
و مهمانی پیش آمدند مثنوی
جهان شمع هدایت شد فروزان
[illegible]

در جوش بعد هر یک می نالید مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بدرود فلک وار سرایید غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق
از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق

دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته
بینوا گردیدیم و آمد بدر روی محاق

چشم من شد آب ریز و سینه ام شد آه خیز
وان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق

میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین
داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق

گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو
در نماز و در دعا با از نیاز و اشتیاق

سجده گاه چشم عالم تو دران چو مردمی
ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق

میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا
الوداع ای جان جانان هذه یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز در این مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مراکب نشسته بعد دوروسیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بمبئی فایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوست گریان و بذل و ایثار بود و دریا مانند سیه ستان بجوش و خروش مینمود هیچکس می نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مراکبها پیشتر به بمبئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

[illegible]

بلکه زاید اقامت ورزیده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را با حسن وجوه بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه افروخته بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند ... پس انگه ایت هجرت بخواندند

نموده چند کشتی را کرایه ... شدند این بچه کشتی بود دآیه

در آغوشش که و مه چون نشستند ... کمرهاے عزیمت سخت بستند

دران اسباب خود با بار کرده ... خدای خویشتن را یار کرده

فلک بوده است آن دریاے ذخار ... هلال آسا دران کشتی پدیدار

فلک را یک هلال او را هزاران ... چو انجم هریکے کشتی سواران

مه نو را پر از انجم که دیده است ... چه دیدن کس بعمری هم شنیده است

یکے کشتی امیر المومنین بود ... هم اهل بیت وے را وی قرین بود

شدند آن ماه ها چون مهر تابان ... ز مشرق جانب مغرب شتابان

چو تا شش ماه سبز لبها بریدند ... پس از شش ماه در سر حد وطن رسیدند

درین شش ماه که جنبش گه آرام ... همی دیدند هریک کام ناکام

امیر المومنین در مسکن آمد ... تو گوئی جانش رفته در تن آمد

ز دوه شبگیر شب شد صبح روشن ... جهان یکبار شد همرنگ گلشن

بسر آمد غم ان را زندگانی ... بهار آمد به بخت کامرانی

اما بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان
تا وقت تحریر کان بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی
بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید وار ادعیه و افیه متبرکه آنجناب
هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه
حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره ازان که اینوقت ضبط آن بقید تحریر
میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سائر برادران مومنین که بسامع ایشان سید
عرضه میدهد درین عرصه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و
مرافعه این عرضه بنا بر آنست که از برکت جناب سامی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتداءً
آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عافر موده از لفضل او
تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری ادعیه وافیه علی الدوام است
تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و هدایت و رحمت عامه فایشه گرداند
جا بجا خلایق گردد و جر آبر کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از وطن
مسدود بودم و مشاغل کثیره براه و ستد و غیره بسیار روبکار میماند تا که از صبح نوبت
به نیم شب میرسید در همان ایام شبی همچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان طهارت
منحصر از سعی و تردد برادران مومنین با مداد و اعانت دستهای نیک مکان بنا شده
بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد روبروی من بکمال

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب

مردم بار شده بود و برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد

بود پس من هم بوجهی هرچند غفلتی شده باشد دران تقصیر شامل آمادگی سواری خود

دران کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا

کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد الله که بسلامت و حفاظت جهاز رسید و هرگاه از

کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید موج دریای

شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را عطا فرموده پدیدار

گشته با فقیر ملاقات کرد و بمقابله و مواجه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که عجب

و هیبت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده

شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت

آن متعجب شدم فاما درانجا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود هرگز

غیبتی و غفلتی از ان نبود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عجب

و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو

هر دو بنده خدای تعالی هستیم مرا از التجا بتو چه کار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه

تو و من و آسمان و زمین و مورچها و همه بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم

و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن موج این

بیان شنیده از مواجهه ام رفت تا ماشاء الله معلوم میشد و آن وقت که جهاز بمقامی رسید

113

۱۱۲

ترددی بود که احیاناً تا اهل قافله را خصوصاً زنان را بسبب غیبوبت فقیر رنجی و تعبی

میرسید در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی بگیر بنظر آمد و آتش زنده دوربین

سیدیم و اندیشه آن بود که مبادا قزاقان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود

که گاهی قزاقان و قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند این معنی

موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بهر حال مرجو و مدعو از جناب ایزد

و در فرود آمدن از جهاز تردد و تاثر بهم رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم

الراحمین جلشانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعبادت برو و اینها را بما بگذار یا

سپرد ما کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لیکن خصوصیت

اقربا و لواحق این عاجز زیاده از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که

بزورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسید بعد ادای چند رکعت نفل و دعاها

کردم بجهد بسیار اجابت ازان سو متوجه بود و مژده بار سید یکی از جانب غیب بحال

کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا به پوشانیدن خلعتهای

فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر

بتفصیل میشد و رحمتی تدریجاً از اینها بعازمان حج که دران جهاز سوار بودند بعد

بسایر سواران جهاز که اهل قافله در آنجا بودند من بعد تمام مسافران بر دست فقیر

متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین

دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک و جوار

115

بالا بران درویش را راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و در خواست دعا میکرد
در جوش رحمت الهیه دران وقت اولاً بحال آن مرد پیر که صراحةً معاینه میشد که او را بنجاب
سعادات الهیه فوراً بر و نه تا نیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت
شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدیم
و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا
غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مغفرتی و بخششی در حق همها کاین عمل می
نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران
مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
از تو تلبیه بگوید تلبیه اش را مانمی شنوم و در روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه
هرگاه که از بیر ذی طوی گذشته متوجه گذاشتیم تا از ان راه در آئیم حالی عجیب برین
که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقعه و آشکال اثرش
جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم بمثابه میگفتم و این گفتن بمخاطبه شفاهی صریح بود و اجابت و
قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطالب عرض میکردم
در انحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده
از بلاد دور دست بحرم و بامن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
و چنان خواهند در انحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها را
چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی سیدارند اشارتی

و در دل ایمای گو ... باشد از بین ... تا نده در لیلة القدر در رمضان شریف دعا بسیار ... خصوصاً کرده شده و اجابت ...

جز بلیه و ادعیه بتبلیه آنجناب است و آینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات قدسیه
ورجای واثق است که دعاها فرموده باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن
و اوقات متبرکه دعاها میکنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل شیء قدیر و
بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات
اینست که لفظ پاره مندرجه این عریضه از جنس مبالغه می نمود ند محو آن مخطور گردید
ممانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالی اعلم بخفیات
الامور و علانیتها در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا و المتقین
امام المحدثین قدوهٔ اهل تمیز حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمة و الرضوان

چه نوشش و نیشش باهم آفریدند — بعالم عشرت و غم آفریدند
بهاران گرچه رنگ آمیز باشد — خزانش دشنهٔ خونریز باشد
اگرچه روز باشد روشنی زار — شب او را همی نماید تیره و تار
برین گفتار اینک شاهد آرم — بگوش دل شنو کان همی نگارم
که ناگه از قضای ایزد پاک — نجستهٔ وارث سلطان لولاک
امام جن و انس شیخ آفاق — بعشق الله بجفت از ماسوی طاق
بیوغ تهابی دین او را سپردند — ازان عبد العزیزش نام کردند
چو تنگ آمد ازین زندان فانی — رخ آورده بملک جاودانی
سوی خلد برین منزل گزین شد — بفردوس آمد و مسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بوده و در وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مخفی می بود در اوان
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیة کریمه و لما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الایة همگین اغصان و اوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء باحسن وجوه سر بر آورده مستعد بثمر آوری گردید بموجب آنکه مصرعه که عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گرد آوری رفقاء جویای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که بتعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و اختفار و نماید و درین مدت
مسطوره صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش هر کرام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمیع احبار
و اخلار که قبل ازین در امکنه متعدده مثل عقبه اولی که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی از ینها در بریلی و بعضی در اثناء راه هجرت
در قافله سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دریا

۱۱۷

والحمد لله رب العالمین

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

فقط

سر هر بیت این قصیده نگر | که حروف هجاست با ترتیب
هست در مدح آنکه از فیضش | بر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز عشقت آتشی افتاده در هر سینها | لطف کن بر عاشقان از چهره برقع برگشا
بوی زلفت را صبا چون در دیار چین رساند | از تحیر آهوانش جابجا ماندند چرا
پیر من عشق است من او را مرید صادقم | هرچه او گوید بجان آریم بی چون و چرا
تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من | از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی
ثمره عشق تو آمد دین و دنیا باختن | خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا
جان و دل بربود ز من صبر و توانای تمام | ذره لطفت ندیدم چیست این جور و جفا
چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم | چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا
حاصل عمرم ز عشقت چیست دانی سوختن | از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما
خوردن و بیم و باک گمراز کس نمیداری بخون | میروم نالان بدرگاه امیر با صفا
داور دوران وزیر الدوله دریا کرم | ناظم نظم امارت ناشر جود و سخا
ذو المعالی و المفاخر مصدر فیض اتم | ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
راست گفتار است هم رایش رزین است و متین | نیک کردار است و ذاتش پاک و رویش پر صفا
زبده ارباب فضل و صاحب علم و عمل | حامی دین و دول سر دفتر صدر ذکا
ژنده پوشان قناعت را توانش تکیه گاه | برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا
ساعی اندر کار نیک و سامع اندر زو پند | دست او دریای جود آمد دلش کان عطا

همت من پست باشد ... جوش بلند	باز میگردیم بر دارم کنون دست دعا
لازم افتد تا اقبال و دولت بر دوام	لازم اعداش باد محنت و رنج و بکا
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین	بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

و چون مبادی این مجموعه که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب که عنوان همایونش این عروس را آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصدر بصنعت توشیح تعبیه کرده شد و در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بمدح آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول بآخر نسبت دارد نظم

شکر لله که ز فیض باری	گرد این چرخ معرفت یاری
گرد چهل ساله احوال ایام	مرتسم گشت بآیین تمام
قلم از خسرو مجد و بر بالید	که سر رشته تا قلم و لوح رسید
محبر قلم چشمه آب حیوانست	بلکه تسنیم ریاض رضوانست
صفحه اش جمله خیابان بهشت	سطر سطرش گل و ریحان بهشت
چونکه پیرایه انجام گرفت	مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ بجستم ز سروش	این چنین مژده رسانید بگوش
گر کنم بر تو عیان این راز عیان	هان بگو این چمن باغ جنان
در هزار هش محمد جهاندار شاه	سریع القلم هم سیادت پناه
بپاس شاه نموده از فضل قیوم	مخزن احمدی شده مرقوم

۱۱۹

محمد قلیخان بهادر صولت جنگ ... تمام شد

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی

Date	No.	Date	No.